ومن یتوکل علی اللہ فھو حسبہ

بتوفیق خدای عزوجل مقالہ اولیٰ از مقالات خمسہ کتاب ازالۃ الغلط عن مسائل الاباحۃ والحظر منتسب بہ استفتاہای دستخطی

در جواز و [illegible] حرمت نان پاؤ و افیون و مسائل متعلقہ حقہ

[illegible] ۱۲۶۷ [illegible] بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم و جناب [illegible]

ترتیب دادہ برادر عزیز عبد الرحمن خان سلمہ و بنظر ثانی نمودہ مسیح مولانا ابو البرکات رکن الدین محمد المشتہر مولوی تراب علی مد ظلہ

در مطبع مصطفائی محمد مصطفیٰ خان ۱۲۶۸ لکھنو طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش بی قیاس بخالق کائنات و صانع موجودات که هزاران عالم صنائع و فراوان جهان بدائع از نهانخانه بطون بعرصه ظهور آورده و هر یکی را فراخور استعداد و لائق مواد هستی هر آنچه می بایست عطا کرده و انسان را که اشرف المخلوقات است بخلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبیح بنواخته و بعض اشیا را برای وی حلال و بعض دیگر را بروی حرام گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوه ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد پس نیکو محمود العاقبت کسی است که احکام الهی را نصب العین دارد و با اتباع حق و اجتناب باطل همت خود برگمارد

بیت هرچه او گفت آن کنیم همه ٭ طاعت او بجان کنیم همه ٭ هرچه او گفت غیر آن کردن ٭ نیست سودی بجز زیان کردن ٭

و صلوات زاکیات بر آن رسول مختار سید ابرار که دفتر ده هزار عالم بطغرای نام والایش تزیین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب نور روشن ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود با جودش طلوع مهر کرمت بهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اگرچه ستمها کشیده تا آن همه عاصی را اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ورد زبان داشته و برای نجات امم روز محشر علم شفاعت کبری برافراشته

بیت سید عالم رسول انس و جان ٭ سرور عالی شفیع امتان ٭ مقتدای انبیا و مرسلین بهترین اولین و آخرین ٭

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی دار السلام

اما بعد میگوید بنده احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبدالرحمن ولد حاجی محمد روشن خان سلمه الله تعالی بر ارباب بیان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جا بجا متفرق و منتشر بود آنها را بهزار سعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورده و باعانت بزرگان چند رسائل از آن مرتب ساخت آنرا بجای لولا رساله زبدة النصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیه طبع متحلی ساخته بدیده

نظارگیان اولی الابصار متجلی گردانید. اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی رساله ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر را که مشتمل بر مضامین متنوعه بود بر پنج مقالات توزیع کرده برای تصحیح بمقام منظر فیض اثر جناب مستطاب کاشف دقائق علوم نقلیه واقف حقائق فنون عقلیه محیط درر غرر روایات قلزم جواهر زواهر درایات مولانا و مقتدانا الحاج المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر بجناب مولوی تراب علی صاحب لازال مدرار فیضه ثجاجا و بحار کرمه مواجا در گذرانید. چون هر یک مقاله مشتمل بر افادت احکام جداگانه بود لهذا در طبع هم جدا جدا نمود پس نخستین مقالهٔ اولی که در بیان حلت و حرمت تان باو و تاڑی و افیون و بنگ و حقه و نحو آن اشتمال دارد زیور طبع آراسته بچشم مشتاقان جلوه داده شد امید از بزرگان که چون بمطالعه اش حظ وافی بردارند این خاکسار را بدعای بهبودی دنیا و آخرت یاد آرند اللّٰهم وفقنا لما تحب و ترضی و اجعل آخرتنا خیرا من الاولی

تشویق شائقان با دانش و فرهنگ فهرست مقالهٔ اولی متضمن مسائل کراهت تحریمی حقه و حرمت تان باو و جوز و افیون و چرس و بنگ

٢ سوال از نجاست و حرمت نارجیل و تان باو و حلت آن ١١ جواب صحیح مثبت حرمت و نجاست تان باو از مولوی علی احمد فاضل علیه الغفران دستخط بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم و دیگر علمای اعلام مؤید جواب مولوی علی احمد یعنی حرمت تان باو بتوضیح تمام ١٣ تقریر دلپذیر مولوی رشید الدین خان در حرمت تان باو معه ادلهٔ مسکت منکران ١٥ مبین اسکار تاڑی و آب شاخ نارجیل تحریر میرزا رضی الدین خان متعالی از حشو و تطویل ١٨ سوال حلت و حرمت حقه و استفسار صحت حدیث من اکل تحیر افزای مفتیان و حیرت ده عالمان با عمل ١٩ بیان کراهت تحریمی حقه و عدم صحت حدیث مذکور جواب خاتم المحدثین حضرت شاه عبد العزیز مغفور ٢٠ رسالهٔ طویله عربیه مشتمل بر عبارات نفیسه در مسئله اباحت حقه مدلل بدلایل خفیفه ٣١ رسالهٔ عربیه مولوی عبد الواحد محتوی بر عبارات فصیح در رسالهٔ سابقه منطوقش تحریم صریح ٣٣ رسالهٔ عربیه مولوی رشید الدین خان مغفور مشتمل بر جواب مسئله حسب ارشاد جناب مولانا شاه عبد العزیز مبرور ٤١ مسئله اولی در حرمت استعمال تنباکو خواه بخوردن باشد خواه بکشیدن و خواه برگختن در بینی جواب معظم الیه با بطال حرمت استعمال تنباکو و در حقه اثبات کراهت تحریمی

[illegible]

مسئله ثانیه در جواز گرفتن سود بحیله مرقوم مسعود بجواب بردن و دیدن حیلۂ عید صدیقه با ایراد حجج سدیده اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیح الجواب مولانا شاه رفیع الدین اسکنهم الله بحبوحة الجنان سوال از حرمت و حلت افیون و جمله سمیات زجواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات پیدا آسازند آگاهان بنابر تساهل و تغافل مسئله حرمت خوردن افیون و غیره ایج و مسائل آن کماینبغی نا آگاه ان دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و بنگ تصریح حرمت حقه بران ختم کتاب تحریر مولانا ابوالبرکات مدظله با کمال آب و تاب

سوال

در معمورات کرناتک و بنگاله وغیرها خمیر نانها بتار جیلی مسکر که متعارف ست بسازند آن نان حلال ست یا حرام و نجس جواب بفتوی بعضی علمای چنانکه نجس ست مسکا بقول محمد رح که کثیر و قلیل هر مسکر حرام ست و علیه الفتوی وهم نجس بمذهب حنفی و این جواب نظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در نان که علت فتوی دران منتفی ست و درین نان از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست در خصت چهار سبب بلکه شش ببرکی کافی ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح پس باید که فتوی بر حل نان باشد **اول** سبب تعارف صحت موافق بقول شیخین رح **دوم** تغیر ست بالکلیه چنانکه روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی **سوم** استهلاک شدن تار جیلی ست چنانکه طیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم **چهارم** در بازار و غیره عموم بلوی ست چنانکه ریاد قذره و زروث طاهر ست تا نجس نشوند نانها در غالب امصار اگرچه در انها شرم وغیره هم بسیار ست و زوال سکر و صورت تار جیلی با آب و نمک سبب تخمیر میتواند شد چنانچه نان را در خمر ترکنند بعده در سرکه اندازند حلال میشود و اصلاح نان تا آن ششم تواند بود چنانچه حبابات برای تقوم قصعهای باشد نهادن لب بر حباب لاباس به ست و مثل جو نمرای بان الخ ازین دو جواب کدام صحیح ست بینوا توجروا **جواب** اول صحیح ست چرا که در صحیح بخاری مذکور ست از امیر المومنین عمر رض

[illegible]

أَنَّهُ خَطَبَ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

بتحقیق خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که بتحقیق شراب حرام کرده شد

وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

وآن از پنج چیزست از انگور وخرما و شهد و گندم و جو و خمر چیزیست که بپوشد عقل را

واین خطبه در محضر صحابه کبار مثل امیر المؤمنین علی وابن عباس وابن مسعود وامثال ایشان رضی الله عنهم بود واین خطبه ناطق ست باینکه خمر که محرّم گشته در قرآن مجید مراد ازان ما خامر العقل ست واوّلاً ذکر اشیای خمسه فرمود زیراکه دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند وبعد ذکر اشیای خمسه حقیقة عامه ذکر فرمود که الخمر ما خامر العقل واین حدّ جامع ست مر جمیع اشربه مسکره را پس همه اشربهٔ مسکره خمر اند ونیز مؤیدان ست حدیث کُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ رَوَاهُ مُسْلِمٌ واین معنی خمرست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد لیست بیان معنی مراد از آیه کریمه وروایت کرده است بخاری از ابن عمر که نازل شد تحریم خمر وبدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه ونبود دران اشربه شراب عنب واین نص ست برانکه در آیه تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربه مسکره اگرچه ماء عنب نباشد واطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربه مسکره وبودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکورست که معنی مبیّن به بیان شارع قطعی میگردد وچون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را مقطوع بود علمای کرام ومشایخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر بماء عنب خطاست ومجتهد خطا نیز میکند وفتوی دادند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکورست مثل نهایه شرح هدایه وزیلعی شرح کنز وعینی شرح کنز وفتاوی عالمگیری ودر المختار وبزازیه وملتقی وشرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده ذکر آن همه طولی دارد مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکاً ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلٰثَةُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ مِنْ أَيِّ نَوْعٍ

گفت امام محمد رح وسه شراب هرانچه سکر آرد بیشتر آن پس اندکی حرام ست از هر قسم

[illegible]

مولانا محبوب علی مدظله

كَانَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

کہ باشد برای قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم هر مسکر شراب ست و هر مسکر حرام ست روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهُ

مسلم و از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما مرویست کہ تحقیق آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود آنچہ سکر آرد بسیار او

فَقَلِيْلُهُ حَرَامٌ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارَقُطْنِيُّ وَصَحَّحَهُ وَالْفَتْوٰى

پس اندک وی حرام ست روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و صحیح گردان را و فتوے

عَلٰى قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح شارح وهبانیه درین باب روایت شیخین هم نقل کرده منظوم ساخته شعر

قول امام محمد رح ست

وَفِي عَصْرِنَا اُخْتِيْرَ حَدٌّ وَاَوْقَعُوْا ✦ طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يُسْكِرُ

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند طلاق را برای کسی که از مسکر دانه مست می شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوٰى وَاَفْتٰى مُحَمَّدٌ ✦ بِتَحْرِيْمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از همه آنها روایت کرده شده و فتوی داد محمد بتحریم آنچه که بتحقیق اندک باشد و حال آنکه او نوشته شده

و در فتاوی قاضی خان گفته قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهُ اِذَا

در کتاب الاشربة گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

اَصَابَ الثَّوْبَ اَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمان

بعد آنکه این فتوی بر قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان نماید و در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِاَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا اِلَّا اَنَّ الْخَمْرَ اِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

چه تحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چرا که بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شد باین

الْاِسْمِ لَا لِكَوْنِهِ نِيًّا اَلَا تَرٰى اَنَّ الْعَصِيْرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمّٰى خَمْرًا وَاِنَّمَا

نام نه برای بودن او خام آیا نمی بینی که شیره انگور شیرین نامیده نمی شود خمر و جز این نیست که

قال الحموی [illegible] مسلم ۱۲ [illegible] در فتاوی [illegible] در المختار [illegible] ۱۲ [illegible]

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهَا الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُوْدٌ فِيْ سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی مست کردن او عقل را و آن موجود ست در همه

الْاَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهٖ عَلٰى اِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هر آینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن او

هٰذَا الْاِسْمِ فَاِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ اَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ اَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع و حال آنکه او فصیح تر عرب ست باشد این تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح نارجیلی و مینا بهی و تاری همه خمر اند حقیقة و نجس غلیظ مثل بول و فتوی بر قول محمد رح ست و در کتب اصول فقه مذکور ست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان مثل حرمة الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن پس نجس گردید و همچنین جمیع اشربه مسکره و آنچه از شیخین می آرند عدم تحریم قلیل از اشربه مقطوع الخطا ست و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمه قرآن در صلوة و خود ناقلین در کتب اصول میفرمایند که مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع ازان اما بنا بر روایتی که شارح وهبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام است قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ ست چرا که فتوی محققین در اشربه محرمه بر روایت نجس غلیظ است چنانچه در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست درمیان خمر و اشربه محرمه در نجاست همه مثل بول نجس و غلیظ اند و فتوی برین روایت ست در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِيْ تَرْجِيْحُ التَّغْلِيْظِ لِلْاَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

و سزاوار ست ترجیح تغلیظ بنا بر اصلے که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَیْرِهَا غیر آن و آنچه متوهم توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی ست پس نجاست غلیظ نباشد توهم فاسد ست چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربه مسکره قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی پس اجتهاد را دران مساغ نباشد و منکر آن آثم گردد گویم قطعی بر دو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن ضروری

[illegible] ... مخزن الادویه ۱۲ ... [illegible]

باشد دوم آنکه قطعیت آن نظری است در قسم ثانی قطعیت قبل تأمل شبه دارد پس انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست و وجه اول
قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم است و بودن همه اشربه خمر و تحریم قطعی است بر وجه دوم که بعد
ملاحظه دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطاست بیقین پیدا میشود و بطریق تنزل

كَوْنُ الْحُرْمَةِ مُتَيَقَّنَةً لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوجِبُ التَّخْفِيفَ لِأَنَّ دَلِيلَ التَّغْلِيظِ

بودن حرمت دران نیست یقینے موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ .

لَا يُشْتَرَطُ أَنْ يَكُونَ قَطْعِيًّا وَأَمَّا قَوْلُ صَاحِبِ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيظَةِ لِأَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینے . بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چه آنکه

تَثْبُتُ بِدَلِيلٍ مَقْطُوعٍ بِهِ فَقَالَ فِي فَتْحِ الْقَدِيرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوعٌ بِوُجُوبِ الْعَمَلِ بِهِ

بتحقیق نجاستها ثابت می شوند بدلیلی که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوی

فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوعِ وَإِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب است یقینا در فروع اگر چه نفس وجوب مقتضای وی ظنی است

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم است از ظنیات نیز
و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام است پس ازین
روایات حکم نان جیلی و غیره از اشربه محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه
احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی است نه برای آنکه فرق است در میان آنها در فتاوی
قاضی خان گفته بِخِلَافِ الدَّقِيقِ إِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ وَخُبِزَ فَإِنَّهُ يَكُونُ نَجِسًا وَلَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس بتحقیق آن نان می باشد پلید و

يَطْهُرُ لِأَنَّ مَا فِي الْعَجِينِ مِنْ أَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالتَّخْمِيرِ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر است از اجزاء شراب نگردیده سرکه بسبب خمیر پس پاک نمی شود

و در فتاوی عالمگیری گفته إِذَا عُجِنَ الدَّقِيقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در محیط برهانی گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

[illegible]

الدَّقِيقُ إِذَا أَصَابَهُ خَمْرٌ لَمْ يُؤْكَلْ وَلَيْسَ لِهٰذَا حِيلَةٌ

آرد وقتیکه برسد او را شراب خورده نشود ونیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چه او نجس ست

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک وشبهه باقی نماند وقیاسات فاسده وشبهات کاسده نمودن جائز نیست وجواب ثانی مردود وباطل ست بدلائلها چراکه چون نارجیلی حقیقة خمر گردید هیچ اشکال باقی نماند اما بطریق تبرع وتنزل آنرا بتفصیل باطل میکنم دلیل اول تعارف را گفته وحال اینست که در کتب اصول الفقه مذکورست که تعارف وتعامل را اعتبار نیست مگر در تعامل صدر اول تا قرن ثالث وبعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد وتعارف صرف موجب حلت حرام نمی گردد مگر آنکه تبرک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود والا اکثر اشیاء حرام درین زمانه فاسده شیوع یافته ومتعارف گشته همه حلال شوند ولیس فلیس وآنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل ست چراکه در صابون انقلاب واقع شده وانقلاب موجب طهارت ست نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا از مطهرات شمرده وگفته

السَّابِعُ انْقِلَابُ الْعَيْنِ فَإِنْ كَانَ فِي الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِي

هفتم تبدیل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در

الطَّهَارَةِ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِهِ كَالْمَيْتَةِ فِي الْمَلَّاحَةِ فَيَصِيرُ مِلْحًا يُؤْكَلُ

طهارت واگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود

الخ وپیر ظاهرست که آرد از پختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود وهیچ عاقل آنرا پسند نخواهد کرد واگر اینچنین تغیر موجب طهارت گردد پس هر نجسی را که باتش گرم کنند طاهر شود مثلا اگر کسی قدری بول در آرد انداز د ونان پزد هرگز کسی بخوردن حکم نخواهد کرد پس نارجیلی چه خصوصیت دارد که به پختن طاهر شود اگر به پختن طهارت حاصل می شد پس چرا روایات کثیره در باب حرمت نان معجون بخمر می آمدند وعلما بحلت وطهارت آن حکم میفرمودند وفرق درمیان خمر وغیره باطل ست بما سبق ودلیل آنکه در صابون که مقیس علیه ست تفصیل نموده اند که هر نجسی که در صابون نجس شود در صابون طاهر خواهد شد وقیاس نجس بر طاهر است وَهُوَ لَا يَجُوزُ وآن جائز نمیشود وآنکه قیاس بر ماده روث وعذره نموده بر ماده روث وعذره انقلاب که موجب طهارت ست موجود ست ودر ما نحن فیه انقلاب نیست وزوال سکر وصورت نارجیلی به نمک وآب که موجب حلت گردانیده باطل ست چراکه اگر اینچنین می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم نمیفرمودند که دران هم آب ونمک می اندازند ونارجیلی خصوصیتی ندارد باین حکم وآنکه برین مدعا شاهد از نانی آورده

یعنی لعاب
سگ نجس ست
و ریختن هم
در دهان آن
حلال ست
یعنی حرام
۱۲

که آن از خمیر تر کرده باشند و در سرکه اندازند حلال میشود مغلطه ایست چراکه فرق هست در میان آنکه
از نارجیلی خمیر کنند و از نارجیلی تر کرده در سرکه اندازند زیراکه در صورت اول چون نارجیلی در تر و مستهلک گردیده
و آن در اجزاء ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شد که گفته ولیس الهد
حیلهٔ که آن منقلب شود و ماهیت دیگر یعنی آنرا بسوزانند و خاک سازند آنوقت طاهر خواهد شد و در صورت ثانی از اجزاء خمیر مستهلک
نه شده پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را اینچنین خاصیت هست
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و در مناسب این باب مسایلی اند در همین فرق چنانکه در محیط گفته
لَوْ اَنَّ رَغِيْفًا مِنَ الْخُبْزِ الْمَعْجُوْنِ بِالْخَمْرِ وَقَعَ فِيْ دَنِّ خَلٍّ وَذَهَبَ فِيْهِ
اگر یکقرص گرده نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود در ان
حَتّٰى لَا يُرٰى فَلَا بَأْسَ بِاَكْلِ الْخَلِّ وَاَمَّا الرَّغِيْفُ نَفْسُهٗ فَلَا يُؤْكَلُ
تا آنکه دیده نشود آن رغیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود
و نیز گفته لَوْ وَقَعَ رَغِيْفٌ طَاهِرٌ فِيْ خَمْرٍ ثُمَّ وَقَعَ فِيْ خَلٍّ طَهُرَ الْخَلُّ
و اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه
ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که در آن نارجیلی می اندازند بهیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق هست درمیان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن
درست نباشد چراکه سرکه را بسبب حدت تاثیری هست که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک اینچنین نیست
بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین بپیوندد که سرکه گشته است آنوقت حکم بطهارت خواهند کرد و الا نجس
محض هست در بحر الرائق گفته وَلَوْ اَصَابَ ثَوْبَهٗ خَمْرٌ فَاُلْقِيَ عَلَيْهِ الْمِلْحُ وَمَضٰى
و اگر برسد جامهٔ او را شراب پس انداخته شود بروی نمک و بگذرد
عَلَيْهِ مِنَ الْمُدَّةِ مِقْدَارُ مَا يَتَخَلَّلُ فِيْهَا لَمْ يُحْكَمْ بِطَهَارَتِهٖ حَتّٰى يَغْسِلَهٗ
بران از زمانه آنقدر که تحلیل شود خمر در آن مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا
پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بعلت آنکه اِنَّ الْيَقِيْنَ لَا يَزُوْلُ
بِالشَّكِّ بلکه درینجا آن احتمال و شک هم موجود نیست چراکه در اصل خمیر نمک نمی اندازند که مانع

خمیر ست مگر در وقت مخلوط نمودن آن بار دیگر می اندازند پس بعد مستقر شدن نجاست در خمیر
نمک آنرا چگونه طاهر خواهد ساخت و نیز اگر خمیر ش شود نان قابل پختن نمی ماند چه جائیکه بمرتبهٔ سرکه برسد
چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَيْسَ لِحِلِّهِ سَبِيْلٌ واما قیاس آن بر ضباب قصعه و نوره
پس نیست برای حلال بودنش راهی
قیاس ماکول بر مستعمل وقیاس طاهر بر نجس ست وَهُمَا بَاطِلَانِ پس بدلایل واضحه قطعیه مبرهن ست که ناریلی
واین هردو باطل اند
وسیندهی تاڑی همه حرام اند ونجس مثل بول ویک قطره آن هم روا نیست واگر بر پارچه افتد واز درهم
زائد باشد نماز بآن روا نیست واگر یک قطره آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده
باید انداخت واگر در خمیر نان افتد آن نان حرام ونجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست پس
مسلم را باید که ازان حرام اجتناب ورزد واز شک انداختن بعض شک اندازندگان ازجا نرود والا جزاء
آن در آخرت خواهد دید وَسَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَّنْقَلِبُوْنَ
وزود ست که بدانند ستمگران بکدام مکان بازخواهند گشت

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم ست
او خداست که فتوی میدهد بشمارا نوشته آنرا ببه درگذرد خدا ازو
صحیح ست وخلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند وبه اتفاق ائمه باقیه واتفاق اهل حدیث
والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم مسعد خان قاضی القضاة اَلْاَجْوِبَةُ
الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ دستخط مولوی عبد الرب آنچه که درین قرطاس مسطور ست هر مسلمان را بران عمل باید فتوی
جوابهای نوشته شده صحیح
حنفیه وغیر ایشان بر آن ست والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین هرچه درین قرطاس مذکور ست صحیح
صحیح اند ۱۲
ست وخلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح ست هرچه درین قرطاس مرقوم ست
وخلاف آن باطل ست دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور ست
صحیح ست و فتوی بر همین ست باید که جمیع مسلمانان بران عمل لازم وواجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله
اَلْاَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ لَا يَأْتِيْهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق
جوابهای نوشته شده صحیح اند نمی آید آنهارا باطل
اَلْاَجْوِبَةُ الْمَذْكُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور ست
جوابهای ذکر کرده شده صحیح اند
صحیح ست مهر و دستخط مولوی محمد علی مَا كُتِبَ فِيْ هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِيْحٌ لَا شُبْهَةَ فِيْهِ
آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح ست شبهه نیست درآن

ف

مهر و دستخط مولوی سید غلام احمد نصیرآبادی مدرس مدرسهٔ محمد پور الجوابُ المرقومُ

حقٌّ لا ريبَ فيه مهر و دستخط مولوی محمد کبیر خان قاضی محمد پور

ما دُوِّنَ فی المسطورةِ صحيحٌ مهر و دستخط محمد ابوبکر فخر الدین علیخان شافعی قاضی چیناپٹن

وكلُّ المسائلِ من هذهِ المسائلِ المكتوبةِ الحنفيّةِ التي تدلُّ على حرمةِ

و همه مسئله‌ها ازین مسائل نوشته شده حنفیه که دلالت میکنند بر حرمت

الخمرِ والنبيذِ وغيرِهما من انواعِ الاشربةِ المسكرةِ ونجاساتِها والما

شراب و نبیذ و سوای این هر دو از اقسام شرابهای مسکره و در نجاست آنها و در نجاست اشیای

المخلوطةِ بها كثيرةً كانت او قليلةً صحيحةٌ ومتفقٌ عليها في

که ممزوج است بآن اشیاء بیشتر باشند یا اندک صحیح اند و اتفاق کرده شده است بر آنها در

مذهبِ امامِنا محمدِ بنِ ادريسَ الشافعيِّ رض ولا شكَّ فيها كما

مذهب امام ما محمد بن ادریس شافعی رضی الله عنه و نیست شک در آنها چنانکه

في المنهاجِ للامامِ النوويِّ وغيرِه من الكتبِ المتداولةِ في مذه

در منهاج تصنیف امام نووی و سوای منهاج از کتابهای مشهوره در مذهب امام شا

وعلمای چیناپٹن وغیرهم كلُّهم عاملونَ بهذهِ المسائلِ واللهُ اعلمُ

همه ایشان عمل کننده‌اند باین مسائل و خدا داناتر است و

الخمرُ والنبيذُ وغيرُه اذا تخلّلت بنفسِها من غيرِ طرحِ شيءٍ فيها

شراب و نبیذ و سوای آن چون سرکه شود بذات خود بدون انداختن چیزی در آن

كالبصلِ والملحِ وغيرِه تطهرُ خلًّا والّا فهي نجسٌ ويحرمُ اكلُ

مانند پیاز و نمک و غیر آن پاک می‌شود در حالیکه سرکه‌اند و الا پس آنها ناپاک‌اند و حرام می‌شود خوردن

الخبزِ الذي عُجِنَ من انواعِ النبيذِ المسكرةِ مهر و دستخط قاضی

نانی که خمیر کرده شده از اقسام نبیذ مسکره

فخر الدین احمد شافعی وَحُرْمَةُ الخَمْرِ وَغَیْرِهَا وَنَجَاسَتُهَا عَلٰی مَذْهَبِنَا وَ
وحرمت شراب وسوای آن ونجاست شراب بر مذهب ما و
مَذْهَبِ الحَنَفِیَّةِ مِنْ هٰذِهِ المَسَائِلِ المَکْتُوبَةِ صَحِیحَةٌ وَمُتَّفَقَةٌ
مذهب علمای حنفیه ازین مسائل نوشته شده صحیح ست و متفق ست

دستخط مولوی محمد جعفر شافعی وَحُرْمَةُ الخَمْرِ وَغَیْرِهَا وَنَجَاسَتُهَا مِنَ المُسْکِرَاتِ کَمَا فِی هٰذِهِ
وحرمت شراب و غیر آن نجاست آن از مسکرات چنانکه درین
المَسَائِلِ المَکْتُوبَةِ صَحِیحَةٌ فِی مَذْهَبِ اِمَامِنَا الشَّافِعِیِّ رح
مسائل مکتوبه ست صحیح ست در مذهب امام ما شافعی رح

دستخط مولوی فقیر محمد شافعی وَحُرْمَةُ الخَمْرِ وَغَیْرِهَا مِنَ المُسْکِرَاتِ وَنَجَاسَتُهَا عَلٰی
وحرمت شراب و غیر آن از مسکرات و نجاست آنها بر
مَذْهَبِ اِمَامِنَا الشَّافِعِیِّ رح کَمَا فِی هٰذِهِ المَسَائِلِ المَرْقُومَةِ صَحِیحَةٌ
مذهب امام ما شافعی رح چنانکه درین مسائل مرقومه ست صحیح ست

تمام شد شرح دستخط علما

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

نزد بنده مسکین محمد رشید الدین هم حرمت نان پاو بوجوه عدیده مرجح ست بعضی ازان درینجا ذکر کرده میشود اول آنکه اشربه مسکره سوای خمر ملحق اند بآن در حرمت قلیل و کثیر آن مثل خمر مطابق روایات مفتی بها از کتب معتبره حنفیه ثابت ست و در کتب فقهیه ایشان بعض مسئله اگر خمر در آرد افتد بهیچ حیله خوردن آن جائز نمیشود و در خزانة الروایات میگوید فِی مَجْمُوعَةِ الرِّوَایَاتِ عَنِ المُنْتَقٰی الدَّقِیقُ اِذَا اَصَابَتْه
در مجموعة الروایات از منتقی نقل ست آرد وقتیکه برسد او را

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم
در حرمت نان پاو

بِخَمْرٍ لَو بوي كُلِّ بِحَالٍ وَلَيْسَ لَهَا حِيلَةٌ انْتَهَى و هرگاه و اخمر به سکر و دیگر

شراب خورده شود آن هم و در هیچ حالت و نیست برای آن حیله

در حکم خمر باشند پس هرگاه اینان هم چیزی از دو آرد و اند خوردن آن هم به هیچ حیله جائز نباشد و روایات متعدد

دال بر الحاق مسکرات دیگر بخمر باعتبار حرمت قلیل و کثیر آن اگرچه در جواب استفتا کرد بالا منقول ست مرقوم

لیکن احقر العباد هم درین مقام ذکر روایتی میکند و آن این ست که در شرح مواهب الرحمن که از کتب معتبره

فقه حنفی ست میگوید وَأَلْحَقَهَا مُحَمَّدٌ كُلَّهَا بِالْخَمْرِ فِي الْمَشْهُورِ عَنْهُ كَالشَّافِعِيِّ

و لاحق کرد اشربه را امام محمد همه آنها را بشراب در روایت مشهور از امام محمد مانند امام شافعی

وَمَالِكٍ فِي بِشَيْعَنِي كَمَا فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ مِنْ قَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و امام مالک و درین فتوی زیاده می‌گوید چنانکه در صحیح مسلم ست از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم

كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَفِي مُسْنَدِ أَحْمَدَ وَصَحِيحِ ابْنِ

هر مست کننده شراب ست و هر مست کننده حرام ست و در مسند امام احمد و صحیح ابن

حِبَّانَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ وَمَا فِي الْكُتُبِ السِّتَّةِ إِلَّا

حبان ست هر مسکر شراب ست و هر شراب حرام ست و آنچه در شش کتاب ست سوای

الْبُخَارِيَّ مِنْ قَوْلِهِ الْخَمْرُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ النَّخْلَةِ وَالْعِنَبَةِ

بخاری از قول آن حضرت شراب از این دو درخت ست خرما و انگور

وَفِي لَفْظِ مُسْلِمٍ الْكَرْمَةِ وَالنَّخْلَةِ وَفِيهِ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَجُلًا

و در لفظ صحیح مسلم ست انگور و خرما و در صحیح مسلم روایت ست از جابر که تحقیق مردی

قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ فَسَأَلَ النَّبِيَّ ص عَنْ شَرَابٍ يَشْرَبُونَهُ بِأَرْضِهِمْ

آمد از یمن پس پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از شرابی که می‌نوشیدند اهل یمن آن را در زمین خود

مِنَ الذُّرَةِ يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص أَوَمُسْكِرٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ

می‌سازند از ذره گفته می‌شود مر آن شراب را مزر پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا مسکر ست آن گفت آن مرد آری

[illegible]

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ إِنَّ عَلَى اللّٰهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ أَنْ
فرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست بتحقیق بر خدا عهدیست مر کسے راکه بنوشد مسکر را آنکه
يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي صَحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ
بنوشاند آنرا از طینت خبال ودر صحیح بخاری وصحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بتع وآن نبیذ شهد ست پس فرمود آنحضرت
كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ
هر شرابی که مست گرداند پس آن حرام ست و در سنن ابی داود و ابن ماجه
وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ص إِنَّ مِنَ
وترمذے ست از نعمان بن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته از
الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ
گندم شراب ست و از جو شراب ست واز انگور خشک شراب ست و از شهد
خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ
شراب ست ودر سنن نسائے وابن ماجه ست از حدیث عمرو بن
شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ
شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزی که مست می گرداند بسیاری
فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهٰكَذَا رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا
پس اندک وی نیز حرام ست ف وهمچنان روایت کرد آنرا دار قطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا
وَعَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ص يَقُولُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ مِنْهُ
واز عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر انچه که مست می گرداند از وی
الْفَرَقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحَسْوَةُ
فرق پس پری کف دست از وے حرام ست و در لفظ ترمذے ست پس یک جرعه

١٢ تحقيقا [illegible] قال الشيخ [illegible] عرق اهل النار [illegible] عصارة اهل النار والخبال في الاصل الفساد يكون في الافعال و الابدان او العقول ١٢ [illegible]

[illegible] اشعة اللمعات ١٢ [illegible]

[illegible] بعد از هجرت در انصار [illegible]

[illegible] الحسوة بالضم الجرعة من الشراب بقدر ما يحسى مرة واحدة ١٢ لمعات

مِنْهُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْكَثِيْرَ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْرِبَةِ مُسَاوٍ لِلْكَثِيْرِ مِنَ الْخَمْرِ

ازان حرام ست پس ظاهر شد که تحقیق بیشتر ازین شرابها برابر اند برای کثیر از شراب

فِيْ حُكْمِ الْحُرْمَةِ وَوُجُوْبِ الْحَدِّ فَكَذٰلِكَ الْقَلِيْلُ وَبِهٰذَا تَبَيَّنَ اَنَّ

در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل و بهمین ظاهر شد که تحقیق

الْقَلِيْلَ فِي الْحُرْمَةِ كَالْكَثِيْرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِيْلِ مِنْهُ لَوْ كَانَ مُبَاحًا

اندک در حرمت مانند بیشتر ست چه تحقیق نوشیدن اندک ازان اگر می بود مباح

لَمَا وَجَبَ الْحَدُّ وَاِنْ سَكِرَ مِنْهُ لِاَنَّ السُّكْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ

هر آئنه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چراکه تحقیق سکر جز این نیست که حاصل شد و بنوشیدن حلال

جَمِيْعًا وَاعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ يَمْنَعُ وُجُوْبَ الْحَدِّ عَلَيْهِ فَاِذَا اجْتَمَعَ

همه و اعتبار کردن جانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود

الْمُوْجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَهٗ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَى الْمُوْجِبِ تَمَّ

موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکه اشربهٔ مسکره غیر خمر نجس اند به نجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر
اختصار

اخْتِلَافٍ عِنْدَهُمْ چنانکه در خزانة الروایات شرح ایدی فِي الْفَتَاوَى الْعِمَادِيَّةِ مَنْقُوْلٌ

اختلافی که نزد ایشان ست در فتاوے عمادیه نقل ست از

كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ وَنَجَاسَةُ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ

کشف بزدوے نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه

خَفِيْفَةٌ وَيُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ وَفِي الْهِدَايَةِ

خفیف ست و کافر میشود حلال دانندهٔ خمر نه باقی اشربه و در هدایه است

وَنَجَاسَتُهَا خَفِيْفَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ وَغَلِيْظَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ اُخْرٰى وَ

و نجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

[illegible]

نَجَاسَةُ الخَمرِ غَلِيظَةٌ رِوَايَةً وَاحِدَاةً اِنتَهىٰ وشیخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظ ست براویت واحد یعنے دران اختلاف نیست

در ترجمهٔ مشکوة میفرماید و نجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفه ست در روایتی و غلیظه ست در روایتے دیگر انتهی دوم هرگاه خمیر نان با و از مسکر میشود و آن علی اختلاف الروایات یا نجس ست به نجاست خفیفه یا غلیظه پس خوردن آن حلال نباشد سوم آنکه هرگاه طعام شرب نجاست رقیقه کند یعنی نجاست بجرم آن در آید باز طهارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و در صورت عدم طهارتش خوردن آن روا نباشد در خزانة الروایات میگوید

فِي العِنَايَةِ لَو صُبَّتِ الخَمرُ فِي قِدرٍ فِيهِ لَحمٌ وَمَاءٌ فَاِن لَم يُغلَ اللَّحمُ

در عنایه ست اگر انداخته شود شراب در دیگی که دران گوشت ست و آب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مَعَ الخَمرِ يَطهُرُ اللَّحمُ بِالغَسلِ ثَلثًا فَاِن اُغلِيَ بِالخَمرِ لَم يَطهُر انتهىٰ

باشراب پاک شود گوشت بشستن سه بار پس اگر جوش داده شود گوشت با شراب پاک نشود گوشت

و بسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوخته نمیشود و لهذا وزن نان از وزن اصل آردی که از ان نان پخته باشند زیاده تر میشود و چون رطوبت ساریه نجسه در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود و در روایات داله برین مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت والله اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

میگوید ضعیف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جواب این استفتا را دیده اسکار تاڑی را انکار می نمودند لهذا برای تنبیه ناواقفان به تحریر این ادله پرداخته مخفی مباد که حرمت تاڑی چنانکه از ادله شرعیه فقهیه ثابت ست همچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داؤد ضریری انطاکی در تذکرهٔ خویش میفرماید وَلَهَا اَفعَالٌ اَشَدُّ مِنَ الخَمرِ وَهُوَ خَبِيثٌ مِنهَا

یعنی اینکه می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدید از شراب بلکه تاڑی در همه فعل بهتر ست از خمر و صاحب مخزن الحکمت فرموده نارجیل عربی نارگیل و جوز هندی فارسی و ناریل هندی ست

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی
در اثبات اسکار تاڑے

مغزش را کوپره خوانند طبعش گرم ست در اول درجه دوم و تر ست در اول درجه غذا بسیار دهد و منی
افزاید و باه انگیزاند و تسخین گرده کرداند و تقطیر بول را نفع دهد و روغن آن بواسیر را مفید بود و مضرست بمعده
مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب
ثمر و شاخ او را بریده کوزه برای نخلب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را سیندهی نامند و حلاوت
او تا یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر ست و بعد از یک روز ترشی پیدا میکند
و آبی که بر شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست بانیطور گرفته میشود تاڑی نامند انتهی صاحب مان تا علم
بیفزاید تاڑی بودن جاری آبی باشد که از درخت تاڑ حاصل میشود مانند شراب نشاء میدهد انتهی محصلا
را باید که درین عبارتهای حکما غور کند که اسکار تاڑی بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد ایشان ثابت ست
یا نه اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل و الا پس قطرۂ تاڑی هرگاه که از درخت میچکد همان وقت
صفت حرمت بسبب سکر دارد و ازینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزۂ تاڑی را که از درخت فرود
می آیند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چراکه فی الفور از درخت بر آمده ست بدو وجه **اول**
آنکه سکریت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یک پهر یا یکروز
دوم آنکه بتقدیر تسلیم میگویم که اجتماع آب تاڑی در ظرف در عرصه یک گهڑی ممکن نیست زیراکه بالتقاطر خروج
میکند پس بالضرور در عرصه دو روز بنهایت قلیل که [illegible] آب مذکور جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا
خواهد کرد و در تابش آفتاب چراکه دفعتا اخراج نیفتد آب از درخت نارجیل نامی که ناریل میگویند و از درخت
نارجیل صحرائی که تاڑ میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخل وارد ست محال ست چنانکه بالا گذشت فقط

سوال از حلت و حرمت حقه

سوال از حلت و حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ برحلت و حرمت حقه چه حکم ست این
هر دود حرام ست
حدیث مَنْ اَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَاَنَّمَا زَنٰى بِاُمِّهٖ سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَمَنْ
هر که خورد از بنگ یک لقمه پس گویا که زنا کرد با مادر خود هفتاد بار و هر که

زنی بامه مرة واحدة فكانما هدم الكعبة

زنا کرد بمادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبه را

سبعين مرة وايضا من اكل البنج ومات على هذا يحشره

هفتاد بار و نیز هر که خورد بنگ را و مرد بر همین حشر خواهد کرد او را

الله في القيامة مكتوبا بين عينيه هذا آيس من رحمة الله

خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هر دو چشم او این ناامید شد از رحمت خدا

صحیح ست یا نه چنانچه علاء الدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول

رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب از حضرت مولانا خاتم المحدثین شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل اثبات کراهت تحریمی حقه

جواب از حضرت شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل اثبات کراهت تحریمی حقه

آنکه کل دخان حرام حدیث نیست و در حلت و حرمت حقه اختلاف ست صحیح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت بوی بد که در دهان حقه کش می ماند مثل پیاز خام و سیر خام و هم از جهت تشبیه با اهل نار که دود از درون ایشان خواهد بر آمد

ومن اكل من البنج لقمة فكانما زنى بامه الخ و همچنین من اكل البنج ومات على هذا

ترجمه این بالا گذشت — بر صدر ترجمه این مذکور شد

این الفاظ اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این دو کلام صریح معلوم میشود که مجعول و موضوع ست و نوشتن علاء الدین محمد تبریزی در این باب اعتبار ندارد که در بنای اعتبار بر قول محدث معتبر ست که چه در باشد بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبره را برای تخویف و ترهیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در حشیشه تنباکو اصلا وجه حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این حشیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح باشد لیکن در استعمال آن باین کیفیت که دخان او را درون بکشند سه وجه از کراهت بهم رسید یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش میماند دوم تشبیه با اهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن در نماز بجهت همین در شرع وارد شده سوم استعمال این وضع مشابهت ملابس نار میکند و آنچه ملابست با نار مکروه ست لان النار صورة عذاب الله ولهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هرچند هر یک ازین وجوه

صورت عذاب خدا است — بنا بر آنکه اثر

نه مسلم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجتماع منجر بکراهت تحریمی شده وبعضی از اهل معقول گفته اند
که لفظ کل دخان حرام هرچند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیرا که دخان نزد اهل عقل مرکب از دو
چیز ست ارضیت وناریت وهردو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما وجواب این سخن آنکه حرمت ارضیت
پس مرکب داده شده از ان هردو باشد حرام
وناریت بعلت سمیت ست وچون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نوره ودر برگ پان طین
ارمنی ومختوم را و بدین پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح ورفع قبض حرمت نخواهد داشت
وبعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا
روزیکه بیارد آسمان دودی ظاهر بپوشد مردمان را این
[illegible]
عذاب الیم استدلال کرده اند از ین آیت معلوم شد که دخان آله عذاب ست آله عذاب را استعمال کردن درست
نیست وجواب ازین شبهه آنکه صغری وکبری هردو ممنوع اند زیرا که دخان چنانچه آله عذاب ست آله تنعیم
هم ثابت در استعمال نمودن دود در حدیث صحیح وارد ست که مجامرهم الالوة یعنی عود در طب را برای
بهشتیان در بهشت در مجامر خواهند آورد و نیز استعمال آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا که آله عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولنا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز

رسالۂ عربی در اثبات اباحت حقه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما اولنا من النعم وفتح علینا من ابواب الحکم
ستایش مر خدا راست بر آنچه بخشید مارا از نعمتها وکشود بر ما از درهای حکمتها و

[illegible]

كَشَفَ عَنَّا حِجَابَ الظُّلَمِ اَحْمَدُهٗ حَمْدًا كَثِيرًا الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى سَائِرِ
دور کرد از ما پردهٔ تاریکی ہا ستایش می کنم اورا ستودن کثیر آنکہ بزرگی داد مارا بر ہمہ
الْاُمَمِ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ
امتہا و گواہی میدہم کہ نیست معبود بحق مگر خدای یگانہ نیست شریک مراورا و گواہی میدہم
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُولُهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى
کہ بتحقیق محمد بندهٔ اوست و رسول اوست صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت کاملہ نازل باد بر
سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ اَمَّا بَعْدُ اِعْلَمْ
سرور ما محمد آنکہ اگر نمی بود او پیدا نمی کرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان کہ
اَنَّهٗ تَقَرَّرَ فِي الشَّرِيعَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْجَارِ الْاِبَاحَةُ اِلَّا مَا عُلِمَ
بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدیہ کہ بتحقیق اصل در درختہا اباحت ست مگر آنچہ دانستہ شود
مِنْهُ الْاِضْرَارُ بِالْبَدَنِ اَوِ الْعُقُولِ فَاِنَّهٗ يَحْرُمُ لِوُجُوبِ حِفْظِ الْعَقْلِ وَ
ازان زیان کردن بہ بدن یا عقلہا پس البتہ حرام می شود برای وجوب نگاہداشتن عقل و
الْبَدَنِ وَهٰذَا الدُّخَانُ الْمُسْتَعْمَلُ مِنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ مَا عَلِمْنَا فِيهِ اِضْرَارًا
بدن و این دود کہ مستعمل ست ازین درخت نہ دانستیم درین ضرری را
بِالْعُقُولِ وَالْاَبْدَانِ مَعَ مُرُورِ الْاَعْصَارِ وَكَثْرَةِ مُسْتَعْمِلِيهَا مِنَ
بعقلہا و بدنہا باوجود گذشتن زمانہا و بکثرت استعمال کنندگان آنہا از
الْعَوَامِّ وَذَوِي الْخِطَابِ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمَيْنِ وَبَغْدَادَ وَمِصْرَ وَغَالِبِ
عوام و صاحبان خطاب از علمای مکہ و مدینہ و بغداد و مصر و اکثر
الْاَقْطَارِ مَعَ اَنَّ عُقُولَهُمْ زَاكِيَةٌ وَآثَارَهُمْ بِكَمَالِ عُقُولِهِمْ قَاضِيَةٌ وَ
جوانب زمین باوجود آنکہ بتحقیق عقلہای اوشان پاک اند و اثرہای اوشان بکمال عقلہای آنان حاکم اند و
اَبْدَانُهُمُ السَّلِيمَةُ لَا تَعُودُ بِشُرْبِ الدُّخَانِ سَقِيمَةً فَاِنْ قُلْتَ قَدْ سَمَّ
بدنہای تندرست اوشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گوئی کہ بتحقیق بیمار

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ أُمُورًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِي تَحْرِيمِهِ وَزَعَمَ انْعِقَادَ الْاِتِّفَاقِ

کسی کہ حرام گردانیدہ دست دو زدہ با چند امور کہ سند می گیرد بآنہا در حرمت دخان و گمان کردہ کہ تحقیق آن امور دلالت کند اتفاق

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهَا بِالتَّحْرِيمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ حَيٰوةَ السِّنْدِيُّ أَنَّ فِيهِ

بر منع ازان بحرمت۔ چنانکہ ذکر کردہ شیخ محمد حیات سندے کہ تحقیق در آن

إِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِينِيَّةٍ وَلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفَى ضُعْفُ

تباہ کردن مال ست بدون فائدۂ دینے ونہ دنیوے گویم پوشیدہ نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِأَنَّهُ إِنْ أُرِيدَ أَنْ لَا فَائِدَةَ فِيهِ عِنْدَ شَارِبِهِ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام چہ اگر تحقیق اگر ارادہ کردہ شدہ کہ البتہ نیست فائدہ در ان دخان نزد نوشندۂ او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهُ يَقِلُّ بَلْغَمُهُ وَيَلْتَذُّ بِرَوَائِحِ شُرْبِهِ وَيَحْصُلُ

نیست بلکہ نوشندۂ او قلیل می شود بلغم او و لذت می یابد ببوی خوش می شود بنوشیدن دخان وحاصل می شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهِ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مراورا بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکہ حاصل می شود مر نوشندۂ قہوہ را و برای نوشندۂ شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهِ وَهٰذِهِ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر و مانند آن واین فائدۂ دنیوے ست کہ گردیدہ ست نزد وش از لذتہا

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهُ ذٰلِكَ أَدْرَكَ سَآمَةً وَقَدْ نَشَأَتْ فِي أَفْعَالِهِ وَأَقْوَالِهِ كَمَا

بطوریکہ اگر فوت شود او را آن نوشیدن دریابد اندوہ را و گم کند خوشے خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکہ

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَإِنْ أُرِيدَ أَنَّهُ لَا فَائِدَةَ فِيهِ لِكُلِّ أَحَدٍ فَلَا يَخْفَى بُطْلَانُهُ

بگذارد غذا را مثلا و اگر ارادہ کردہ شدہ کہ تحقیق نیست فائدہ در دخان ہر کسی را پس مخفی نیست بطلان او

لِأَنَّهُ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَةُ كُلِّ أَحَدٍ فِيمَا يَفْعَلُهُ الْإِنْسَانُ ضَرُورَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا کہ معتبر نمی شود فائدۂ ہر کس در انچہ میکند آنرا انسان بجہت ضرورت عقلے و عرفے

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِي مُسْتَعْمِلِهِ فَإِنَّهُ لَا يُقَالُ فِي حَقِّ إِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ فِي

و اتفاقے بلکہ اعتبار فائدہ در استعمال کنندہ اوست پس تحقیق گفتہ نمی شود در حق خرج کردن درہم را در

[illegible]

[illegible]

لَذَّتِهِ اِضَاعَةُ مَالٍ فَاِنْ قُلْتَ اِنَّ هٰذَا اِنْفَاقُ الْمَالِ وَهُوَ اِسْرَافٌ قُلْتُ

لذت دخان که ضائع کردن مال ست پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرج کردن مال ست و او اسراف ست گویم

نَعَمْ اِسْتَدَلَّ مَنْ حَرَّمَهُ بِاَنَّ ذٰلِكَ اِسْرَافٌ وَلٰكِنَّهُ لَيْسَ بِاِسْرَافٍ لِاَنَّ

آری دلیل گرفته ست هر که حرام گردانیده ست دخان را باینکه آن اسراف ست لیکن او اسراف نیست چه تحقیق

حَقِيْقَةَ الْاِسْرَافِ اِضَاعَةُ الْمَالِ الْكَثِيْرِ فِيْ غَرَضٍ خَسِيْسٍ وَقِيْلَ اِنَّهُ الْاِنْفَاقُ

حقیقت اسراف ضائع کردن مال کثیر ست در مطلب خسیس. و بعضی گفته اند که اسراف خرج کردن مال

فِيْ مُجَاوَزَةِ الْحَدِّ كَذَا قَالَهُ الْمُنَاوِيْ فِيْ كِتَابِهِ التَّعْرِيْفَاتِ وَلَا يَدْخُلُ

در تجاوز کردن حد همچنان گفته ست او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات ست و داخل نمی شود

شُرْبُ الدُّخَانِ فِيْ هٰذَا الرَّسْمِ بِحَالٍ وَذٰلِكَ لِاَنَّهُ يُنْفِقُ يَسِيْرًا مِنْ مَالِهِ

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت. و آن برای اینکه البته او خرج می کند اندکی را از مال خود

لِنَفْعٍ يَعُوْدُ اِلَيْهِ فِيْ بَدَنِهِ مِنْ دَفْعِ الْبَلْغَمِ وَالرِّيَاحَاتِ وَلِلَذَّةٍ يُرِيْدُهَا

برای نفعی که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و بادها. و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فَهُوَ كَمَا يُنْفِقُ مَالَهُ فِيْ سُكَّرٍ يَشْرَبُ مِنْهُ شَرَابًا يَلْتَذُّ بِهِ وَيَدْفَعُ عَنْهُ الْاَبْخِرَةَ

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال اوست در شکر که می نوشد از ان شربت را که لذت می یابد بوی و دفع میکند از ان بخارهای

الْحَارَّةَ وَالظَّمَاءَ وَنَحْوَ ذٰلِكَ فَكَيْفَ يَلِيْقُ لِنَاظِرٍ اَنْ يَقُوْلَ اِنَّهُ دَاخِلٌ تَحْتَ

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار ست برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج ست زیر

قَوْلِهِ تَعَالٰى اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ وَتَحْتَ قَوْلِهِ تَعَالٰى اِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيَاطِيْنِ عَلٰى اَنَّهُ غَرَضٌ غَيْرُ خَسِيْسٍ عِنْدَ شَارِبِهِ فَهُوَ غَيْرُ

هستند برادران شیطانان. علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی ست غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

دَاخِلٍ فِي الْحَدِّ فَاِنْ قُلْتَ فِيْهِ تَضْيِيْعُ الْاَوْقَاتِ وَالْاِسْرَافُ فِيْهِ بِهٰذَا الْاِعْتِبَارِ

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات ست و اسراف دران باین اعتبار ست

لان شاربه يضيع يومه وليله بقبضه في فيه ويمتص دخانه قلت المباح

به البته نوشنده حقه را ضایع می کند روز خود را وشب خود را بگرفتن حقه در دهن خود ومی کشد دود او را گویم چیزهای مباح

لا يعرف الاسراف فيها الا باخبار مستعملها او بقرائن تظهر عليه قال الشيخ

شناخته نمی شود اسراف در آن چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند بر اسراف گفته شیخ

محمد عابد المكي وقد اطلعت على رسالة الفها بعض العلماء الصنعانيين اعني

محمد عابد مکی وبتحقیق خبردار شدم بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعان یعنی

السيد محمد الامير بن اسمعيل الصنعاني الناس في المباحات مختلف الاحوال

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ها مختلف حالها اند

منهم من يكتفي باكل اللحم القليل ومنهم من لا يكفيه الا الكثير وكذا الجماع و

بعضی از انها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک وبعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار وهمچنان جماع و

غيره من صحبة النساء ومعاشرتهن وشارب هذا الدخان كمستعمل سائر

غیر آن از صحبت زنان ومعاشرت آنها ونوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

المباحات منهم من يكفيه القليل ومنهم من لا يكفيه القليل كشارب القهوة

مباحات ست بعضی از انها کسی ست که کفایت می کند او را اندک وبعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشنده قهوه

نقل عن رجل من اهل العراق اسمه الشيخ محمود ويكنى بشيخ احمد بن

نقل کرده شده ست از مردی از اهل عراق که نامش شیخ محمود ست وکنیت کرده میشود بشیخ احمد بن

العراق وكان من شيوخ بادية العراق وكان يشرب قهوة البن كل وقت

عراق وبود از پیران بیابان عراق وبود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثلثة اوقات اليوم بقدر خمسة وعشرين فنجانا او ازيد من ذلك وكان يتمنى

سه وقت در یک روز باندازه بیست وپنج پیاله یا بیشتر از ان وبود که آرزو میداشت

القهوة القشرية ولا ينالها لان مسافتها كانت بعيدة عن وطنه فقال لو كنت

قهوه قشریه را ونمی یافت آنرا چرا که تحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر می بودم

أَشْرَبُ الْقِشْرِيَّةَ فَلَا أَشْرَبُ الْمَاءَ وَذَكَرَ الْفَقِيرُ عَنْ رَجُلٍ أَيْضًا قَالَ إِنِّي دَخَلْتُ
می نوشیدم قهوهٔ قشریه را پس نمی نوشیدم آب را و ذکر کرد یک فقیر از مردے نیز گفت که بتحقیق داخل شدم
الْيَمَنَ وَصَاحَبْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
در یمن و مصاحب شدم مردی را از اهل مدینه مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه
وَسَلَّمَ سَاكِنَ الْيَمَنِ وَاسْمُهُ السَّيِّدُ مُصْطَفَى الْمَدَنِيُّ وَكَانَ يَشْرَبُ
وسلم باشندهٔ یمن و نامش سید مصطفی ست باشندهٔ مدینه و بود که می نوشید
الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ كُلَّ يَوْمٍ بِقَدْرِ رِطْلٍ وَنِصْفٍ بِالْبَغْدَادِ وَقَوْلُهُ مَا شَرِبْتُ
قهوهٔ پوست بن هر روز باندازهٔ یک و نیم رطل بغدادی و قول او نه نوشیدم
الْمَاءَ مُدَّةَ ثَلٰثِينَ سَنَةً وَكَانَ عُمْرُهُ يَبْلُغُ مِنَ السِّنِينَ خَمْسَةً وَثَمَانِينَ
آب را از مدت سی سال و بود عمرش که رسیده بود از سالها هشتاد و پنج سال
يَكْتَفِي بِالْقَهْوَةِ الْقِشْرِيَّةِ كُلَّمَا عَطِشَ يَشْرَبُ الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَكَذَا
اکتفا می کرد بقهوهٔ قشرے هرگاه تشنه می شد می نوشید قهوهٔ پوست بن را و همچنان
سَائِرَ الْحَلَاوَاتِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّ شُرْبَهُ عَبَثٌ وَالْعَبَثُ حَرَامٌ قُلْتُ قَالَ
همه شیرینیها پس اگر بگوئی که بتحقیق نوشیدن وی عبث ست و عبث حرام ست گویم گفت
الْمُنَاوِيُّ الْعَبَثُ ارْتِكَابُ أَمْرٍ غَيْرِ مَعْلُومِ الْفَائِدَةِ وَقِيلَ هُوَ الِاشْتِغَالُ
مناوی و عبث اختیار کردن چیزے ست که فائدهٔ او معلوم نباشد و گفته شده که آن باز ماندن ست
عَمَّا بِهِ النَّفْعُ بِمَا لَا يَنْفَعُ وَقِيلَ أَنْ يَخْتَلِطَ بِعَمَلِهِ لَعِبٌ وَقَالُوا لِمَا لَيْسَ فِيهِ
از آنچه که بوی نفع ست بآنچه نفع نمی کند و گفته شده اینکه بیامیزد بعمل او بازیے و گفته اند برای آنچه که نیست در آن
غَرَضٌ صَحِيحٌ انْتَهَى وَلَا يَخْفَى أَنَّ شَارِبَ هٰذَا الدُّخَانِ لَهُ غَرَضٌ صَحِيحٌ
غرض صحیح آخر شد و پوشیده نیست که نوشندهٔ این دخان مر او را غرضی ست صحیح
كَمَا قَرَّرْنَاهُ سَابِقًا نَعَمْ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ وَلَا لَهُ غَرَضٌ فِي اسْتِعْمَالِهِ يَكُونُ
چنانکه تقریر کردیم او را سابق آری کسے که نمی شناسد آنرا و نیست مر او را غرض در استعمالش نمی باشد

[illegible]
مع غرض [illegible]
[illegible]
نیست غرض [illegible] کلام المناوی ١٢
[illegible]
منافع البلغم و[illegible] ١٢

عَبَثًا فِي حَقِّهٖ لٰكِنَّهٗ لَا يَحْرُمُ فِي حَقِّ غَيْرِهٖ وَهُوَ نَظِيرُ صَاحِبِ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاوِيَّةِ

حبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیراو و آن مانند صاحب تلخۂ صفراوی شکه

تَتَنَفَّرُ طَبْعُهٗ عَنِ الْعَسَلِ وَلَا يُمْكِنُهٗ اَنْ يُسَاعِدَهٗ طَبْعُهٗ عَلَى اسْتِعْمَالِهٖ وَلَا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی باستعمال شهد و

يَحْرُمُ بِذٰلِكَ فِي حَقِّ غَيْرِهٖ وَلَا يُعَدُّ الْغَيْرُ عَابِثًا بِاسْتِعْمَالِهٖ فَاِنْ قُلْتَ اِنَّهٗ

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیراو و شمار کرده نمی شود غیراو عبث کننده باستعمال شهد پس اگر گوئی که بتحقیق آن

خَبِيثٌ لِاَنَّ رَائِحَتَهٗ تَسْتَخْبِثُهُ الطَّبَائِعُ السَّلِيمَةُ وَتَتَنَفَّرُ مِنْهُ وَقَدْ يَحْصُلُ

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت میکنند از ان وگاه حاصل می شود

عَنْ رَائِحَتِهٖ صُدَاعٌ قُلْتُ نَعَمْ وَلٰكِنْ مَا هُوَ بِاَخْبَثَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ وَ

از بوی وی دردسر گوئیم آرے ولیکن نیست آن دخان بد تر از روی بو از گندنا و

الثُّومِ وَالْبَصَلِ وَالْحِلْتِيتِ وَهٰذِهِ الْاَشْيَاءُ مُبَاحَةٌ قَطْعًا ثُمَّ اِنَّ هٰذَا

سیر و پیاز و انگژد و این چیزها مباح اند یقیناً باز البته این

الْاِسْتِخْبَاثَ فِي حَقِّ مَنْ لَا يَسْتَعْمِلُهٗ لِعَدَمِ شُرْبِهٖ وَعَدَمِ الْمُمَاسَّةِ لِقُرْبِهٖ

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

وَاَمَّا شَارِبُهٗ فَيَرَاهُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ كَمَا اَنَّ الْبَقَّالَ الَّذِي يُبَاشِرُ الْكُرَّاثَ

و اما نوشندۂ آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزہا چنانکه البته بقال آنکه مباشر می شود گندنا را

زَرْعًا وَبَيْعًا وَشِرَاءً لَا يَعُدُّهَا مِنَ الْخَبَائِثِ وَلَا يَتَنَفَّرُ طَبْعُهٗ مِنْهَا فَاِنْ قُلْتَ

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَهٰذَا مِنَ الْخَبَائِثِ قُلْتُ بِهٰذِهِ

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر اوشان پلیدها و این دخان از پلید هاست گوئیم باین

الْاٰيَةِ اسْتَدَلَّ مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ كَابْنِ حَجَرٍ وَالْقَاضِي حُسَيْنٍ وَلَا يَزَالُ

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

ای [illegible] استعمال العسل ۱۲ [illegible] بالنفوذ ۱۲ [illegible] البقال [illegible] ۱۲

النَّاظِرُونَ يَسْتَدِلُّونَ بِهَا فِي أَمْثَالِ هٰذِهِ الْمَحَلَّاتِ وَهُوَ وَهْمٌ يَتَّبِعُهُ
بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت در مانند های این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند آنرا
النَّاظِرُونَ قَصَرُوا عَنْ تَحْقِيقِ مَعْنَى الْآيَةِ وَتَحْقِيقُهُ أَنَّهُ تَعَالَى لَمْ يُفَصِّلْ
بینندگان در قاصر شدند از تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد
فِي الْآيَةِ الْخَبَائِثَ وَالطَّيِّبَاتِ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا بِهٰذِهِ الْآيَةِ بَلْ حَكَمَ تَعَالَى
درآیت پلیدها را و پاکیزها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی
بِأَنَّهُ يَجِدُ أَهْلُ التَّوْرٰىةِ وَالْإِنْجِيلِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبًا
باینکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده
عِنْدَهُمْ فِي الْكِتَابَيْنِ مَوْصُوفًا بِصِفَةِ أَنَّهُ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ
نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام میکند
الْخَبَائِثَ فَإِذًا كُلُّ مَا أَحَلَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَمَا
خبائث را پس این وقت همه آنچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات ست و آنچه
حَرَّمَهُ فَهُوَ مِنَ الْخَبَائِثِ فَالْمُرَادُ أَنَّ الطَّيِّبَ وَالْخَبِيثَ شَرْعِيَّانِ فَالْخَمْرُ
حرام کرد آنرا پس آن از خبائث ست پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب
مِنَ الْخَبَائِثِ مَعَ أَنَّ الْعَرَبَ كَانُوا يُطَيِّبُونَهَا وَهُمْ أَهْلُ الطَّبَائِعِ السَّلِيمَةِ
از جمله خبائث ست باوجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند
بَلْ كَانُوا يُسَمُّونَهَا طَابَةً وَالزِّنَا وَالْخَمْرُ طَيِّبَيْنِ وَهُمَا شَرْعًا مِنَ الْخَبَائِثِ
بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند
وَالْكُرَّاثُ مِنَ الْخَبَائِثِ عِنْدَ الطَّبَائِعِ مَعَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها باوجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله
وَسَلَّمَ جَعَلَهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمِسْكُ وَالْعَنْبَرُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمَغْصُوبَانِ
وسلم گردانیدند آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو غصب کرده شده

ای قوله تعالی
ویحرم علیهم الخبائث ۱۲
ای تفصیل
الطیب والخبیث مستفاد من بیان الشارع ۱۲
[illegible]

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يَعْرِفُ الْخَبِيثَ وَالطَّيِّبَ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُولُ السَّلِيمَةُ
از خبیثها اند پس نمی شناسد خبیث و طیب را مگر شارع نه عقلهای سلیم
وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و طبیعتهای پاک و حاصل سخن آنکه طیبات چیزی ست که حلال کرد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوسُ طَيِّبًا يُسَمَّى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ الطَّيِّبَ بِالْحَلَالِ
پس اگر شمار کرد آنرا نفسها طیب نامیده شود طیب در عرف و بتحقیق تفسیر کردند قدما طیب را به حلال
وَالْخَبِيثَ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ وَأَخْرَجَ ابْنُ
و خبیث را به حرام چنانکه بیان کردند آنرا علمای تفسیر در آیت شریف و روایت کرد ابن
الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ
منذر از ابن جریج در تفسیر قول او تعالی و حلال می کند برای اوشان طیبات را یعنی حلال
وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ
و روایت کرد ابن جریر و ابن حاتم و بیهقی در سنن خود از عبدالله بن عباس رضی
اللهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ
الله عنهما در قول او تعالی و حرام میکند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و
الزِّنَا انْتَهَى وَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هٰذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
زنا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه بتحقیق این درخت دانسته نشده که بتحقیق پیغمبر صلی
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلَى تَحْرِيمِهَا دَلِيلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا
الله علیه وسلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نکرد بر حرمت آن دلیلی یقینی و نه دلیلی ظنی و نه
قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِينَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقَى لَهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ
قیاس مجتهدین پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند بآن درخت نام طیبات
بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يُقَرِّرُ الِاسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ وَيَقُولُ الْقُرْآنُ نَزَلَ
باعتبار اصل و تمام تعجب ست همه آن تعجب از کسے که تقریر می کند استدلال را بآیت و می گوید که قرآن نازل شده

بلغة العرب فما استخبثوه فهو الخبيث وما لم يستخبثوه فهو الطيب

بلغت عرب پس انچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث ست وانچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب ست

ولا يعلم ان العرب استطابت المحرمات من الميتة والدم فانا اتعجب

ونمی داند مستدل که بتحقیق عرب طیب دانسته اند محرمات را از مردار وخون پس من تعجب میکنم

ممن يتعاطى الاستدلال بالآيات دون معرفة معانيها ولما ورد

از کسیکه بدست می آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات وبرای آنچه وارد شده

فيه ولا اظن هذا يحل لعالم يتعاطى به فان قلت قال المحرم اعني الشيخ محمد

دران چیز وگمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بآن استدلال پس اگر بگوئی که گفت محرم یعنی شیخ محمد

حيوة السندي ان الدخان متولد من النار وقد قال النبي صلى الله

سندی که بتحقیق دخان پیدا شده ست از آتش وحال آنکه بتحقیق فرموده پیغمبر صلی الله

عليه وآله وسلم ان الله لم يطعمنا نارا والنار طعام الكفار في جهنم

علیه وآله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را وآتش طعام کافران ست در دوزخ

بئس القرار فهو حرام قلت هذا الكلام يمجه الاستماع ويستحيي برقمه

ای الدخان ۱۲

که بد قرار ست پس آن حرام ست گوئیم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن و شرم می کند بنوشتن آن

اليراع ويحرم عليك بهذا الاستدلال الاستنشاق بالعود والمسك

قلم وحرام می شود بر تو باین استدلال بوے گرفتن به عود و مشک

والعنبر والتبخر بهما وقد ثبت ان الطيب مما حبب الى المختار و

و عنبر و بخور گرفتن بآن هردو وبتحقیق ثابت شده که البته طیب از چیزی ست که دوست داشته شده است برای

هذه الاشياء طيبها الناس منها الدخان وهو غير محرم بسبب انه

واین اشیا پاکیزه کردند آنها را مردمان از جملهٔ آنها ست دخان و او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جزء النار وحديث لم يطعمنا نارا قال صلى الله عليه وسلم مستكرها

جزء آتش ست وحدیث لم یطعمنا نارا فرمود صلی الله علیه وسلم آنرا در حالیکه مکروه دانسته اند

م
یعنی ان المقصود
منه [illegible]
الطعام الحار
[illegible] الاستدلال
[illegible]
[illegible] ۱۲

أَكْلَ الطَّعَامِ الْحَارِّ مَعَ أَنَّهُ لَمْ يُحَرِّمْ مِثْلَ ذٰلِكَ فَإِنْ قُلْتَ قَالَ الْمُحَرِّمُونَ

خوردن طعام گرم را با وجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نکرده آن خوردن را پس اگر گوئی گفتند تحریم کنندگان

فِيهِ إِضْرَارٌ بِالْعَقْلِ وَتَقْبِيحٌ لِصُورَةِ شَارِبِهِ وَفِي الْحَدِيثِ إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ

که در دخان ضرر است بعقل و زشت کردن است برای صورت نوشنده دخان و در حدیث است که بتحقیق خدا پیدا کرد

آدَمَ عَلٰى صُورَتِهِ أَيْ صُورَةِ آدَمَ وَلَا يَجُوزُ عَوْدُ الضَّمِيرِ إِلَيْهِ تَعَالٰى لِأَنَّهُ

آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوی خدای تعالی چرا که

لَا يُطْلَقُ عَلَيْهِ الصُّورَةُ لِأَنَّ أَسْمَاءَهُ تَوْقِيفِيَّةٌ وَلَا يُقَالُ قَدْ أَطْلَقَهَا

اطلاق کرده نمی شود بر ذات خدای تعالی لفظ صورت چه بتحقیق نامهای خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است

اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اسْتِدْلَالٌ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا لَا يَخْفٰى وَقَدْ وَرَدَ فِي

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چرا که این استدلال است بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده

الْحَدِيثِ دَفْعُ السُّعَالِ احْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّورَةِ قُلْتُ الْإِضْرَارُ بِالْعَقْلِ

حدیث دور کردن سرفه برای احتراز کردن از زشتی صورت گویم ضرر کردن بعقل

لَمْ يَقُلْهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَطِبَّاءِ وَلَا مِنْ أَهْلِ التَّجَارِبِ وَالتَّجْرِبَةُ أَحَدُ مَوَادِّ الْبُرْهَانِ

نگفت آنرا کسی از طبیبان و از صاحبان تجربه و تجربه یکی از مادهای دلیل است

كَمَا عُلِمَ فِي عِلْمِ الْمِيزَانِ وَقَدْ تَقَدَّمَ تَقْرِيرُ ذٰلِكَ وَإِنَّمَا تَقْبِيحُ الصُّورَةِ فِيهِ

چنانکه دانسته شده در علم منطق و بتحقیق مقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

بِاعْتِبَارِ أَنَّ الشَّارِبَ يَفْتَحُ فَاهُ وَيُخْرِجُ الدُّخَانَ مِنْ أَنْفِهِ وَلَا يَخْفٰى أَنَّ هٰذَا

باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که بتحقیق این

لَيْسَ تَقْبِيحًا وَلَا يُوجِبُ تَحْرِيمًا وَمِثْلُ ذٰلِكَ يَقَعُ عِنْدَ أَكْلِ الطَّعَامِ وَغَيْرِهِ

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و جز آن

عِنْدَ الْاِسْتِصْعَادِ وَإِنَّمَا نَهَى الرَّسُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوَشْمِ وَ

رو بالا رفتن | و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از نگار کردن بدن و

ای الصغیر

اسمای او تعالی

الدخان

ای ساتر

کذا فی الصحاح

قَالَ فِي الْوَاشِمَاتِ الْمُغَيِّرَاتِ وَقَدْ كَتَبَ أَهْلُ السَّلَفِ مِثْلُ ابْنِ حَجَرٍ وَ
فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند وبتحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و
غَيْرِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَأَمَّا هٰذَا أَيِ الدُّخَانُ فَلَا تَغْيِيرَ فِيهِ
سوای آن از امامان رضی الله عنهم واما این یعنی دخان پس نیست تغییر دران
لِخَلْقِ اللهِ تَعَالَى وَقَالَ الْمُحَرِّمُونَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ النَّهْيُ عَنِ السُّعَالِ
برای پیدایش خدای تعالی وگفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از سرفه
اِحْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّورَةِ قُلْنَا الْمَعْرُوفُ فِي الْحَدِيثِ الْأَمْرُ بِكَظْمِ الْفَمِ عِنْدَ
برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم ست به بند کردن دهن نزد
التَّثَاؤُبِ وَالْجُشَاءِ وَالْعُطَاسِ وَدَفْعُهُ مَا اسْتَطَاعَ لِأَنَّهُ خِلَافٌ يُحِبُّهُ
خمیازه و آروغ و عطسه ودفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف است دوست میدارد آنرا
الشَّيْطَانُ وَيَضْحَكُ كَمَا فِي كُتُبِ الْحَدِيثِ وَلَمْ أَجِدْ فِي النَّتْنِ أَيِ التَّنْبَاكُو
شیطان ومی خندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث ست ونه یافتم در نتن اسے تنباکو
حَدِيثًا فَإِنْ قُلْتَ قَدْ قَالَ الْمُحَرِّمُونَ فِيهِ رَائِحَةٌ كَرِيهَةٌ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ
حدیثی را پس اگر بگوئی بتحقیق گفتند محرمون دران دخان بوی بد ست وبتحقیق فرمود پیغمبر
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا قُلْتُ مُسَلَّمٌ قُبْحُ
صلی الله علیه وسلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گوییم مسلم است زشتی
رَائِحَتِهِ عِنْدَ غَيْرِ شَارِبِهِ أَوْ عِنْدَكُمْ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بِأَقْبَحَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ
بوی او نزد سوای نوشنده دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا
وَقَدْ سَلَفَ أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي قُبْحُ الرَّائِحَةِ تَحْرِيمًا وَإِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ
وبتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را وجز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَكْلِ الْكُرَّاثِ عِنْدَ غِشْيَانِ الْمَسَاجِدِ لِئَلَّا يُؤْذِيَ
علیه وسلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

۲ فی الحدیث اذا
تثاوب احدکم
فلیکظم ما استطاع
[illegible]
[illegible]
است [illegible]

٥ دهن دره ای
باز کردن دهن
بسبب دفع بخار
[illegible]
جبهای ۱۲ منه
غثیان بالکسر آمدن
۱۲ ق

برائحتها الملائكة والمؤمنين وهكذا نقول لا يقربن شارب التتن
به بوی خود فرشته‌ها را و مسلمانان را و همچنان می‌گوییم که نزدیک نشود نوشنده تنباکوی
الذي له رائحة خبيثة في المساجد والتنباك فيه انواع نوع لا رائحة
مر او را بوی پلید است در مسجدها و تنباکو در آن چند اقسام اند قسمی است که بوی
فيه لا يحرم عليه دخول بيت الله ولا يحرم عليه الجماعات ومنه قسم
در آن حرام نمی‌شود بر وی داخل شدن در خانه خدا و حرام نمی‌شود بر وی جماعتها و بعضی از آن نوعیست
الرائحة يمنع مستعمله عنها واما قوله ان الله طيب لا يقبل الا الطيبا
بوی است که باز داشته می‌شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قولش که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی‌کند مگر پاکیزه را
فذلك فيما يتقرب به اليه وشرب هذا الدخان ليس بقربة انما هو
پس آن در چیزی است که نزدیکی حاصل کرده می‌شود بسوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی به خدا جز این نیست که او
مباح استعماله لنفسه طلبا لراحتها واما ذكر حديث ان الله طيب
مباح است استعمال او برای ذات او بجهت طلب کردن خوشی نفس و اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه است
لا يقبل الا طيبا فهو وضع للحديث في غير محله اما ثالثا فلما عرفت
قبول نمی‌کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن است مر حدیث را در غیر مقام او و اما ثالثا پس برای آنچه شناختی که
ان هذا التنباك لا يسمى خبيثا شرعا فانه اسم للحرام ولا لغة وما هو
بتحقیق این تنباکو نامیده نمی‌شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام است مر حرام را و نه از روی لغت و نیست آن
الا مثل ما له السبخة التي تعافها المترفهون ومن لم يكن يعتادها
مگر مانند چیزی که مر او راست پلیدی که کراهت می‌دارند آن را توانگران و کسی که نیست عادت می‌کند آن را
وقد اكل سيد الطيبين صلى الله عليه وسلم وقد عافه اكل الضب
و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی الله علیه وسلم و بتحقیق کراهت کرده بنداشت خوردن گو را
واكل بحضرته من لا يعافه واما ثانيا فان قوله صلى الله عليه وسلم
و خورد در روبروی آن حضرت کسی که کراهت نه پنداشت آن را و اما دوم پس البته قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم که

لا يقبل إلا طيبا ورد في سياق ما يتقرب به وشارب التتن لا يعده
قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی حاصل کرده شود بوی ونوشنده تنباکو نمی انگارد آنرا

قربة كما عرفت وأما ثالثا فالمراد من الطيب في الحديث هو الحلال فإنه
عبادت چنانکه شناختی واما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال ست پس تحقیق

أخرج أحمد ومسلم والترمذي وابن المنذر وابن حاتم من حديث
روایت کرد امام احمد ومسلم وترمذی وابن منذر وابن حاتم از حدیث

أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أيها
ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای

الناس إن الله طيب لا يقبل إلا طيبا وأمر المؤمنين بما أمر به المرسلين
مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را وحکم کرد مسلمانان را بآنچه حکم کرد بوی پیغمبران را

فقال يا أيها الذين آمنوا كلوا من الطيبات واعملوا صالحا ثم ذكر
پس فرمود ای آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزه ها وعمل کنید شایسته باز ذکر فرمود

الرجل يطيل سفره أشعث أغبر ومطعمه ومشربه حرام وملبسه
مردی را که دراز کرد سفر خود را در حالیکه ژولیده موی ست غبار آلوده وطعام وشراب او حرام ست وپوشاک او

حرام وغذي بالحرام يمد يده إلى السماء يقول يا رب يا رب فأنى
حرام ست وخورش کرده شد به حرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا

يستجاب له لذلك فالحديث إخبار بأن الطيب هو الحلال وإذا
قبول کرده شود مر او را ازین سبب پس حدیث اخبار ست باینکه البته طیب آن حلال ست و چون

عرفت هذا الذي تتبعناه وأن أدلة المحرمين غير ناهضة على مدعاهم
شناختی این را که استقرا کردیم آنرا وتحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود شان

تبين لك أن هذا الدخان المذكور في صدر السؤال من المباحات
ظاهر شد مر ترا که تحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحهاست

الحلال وعرفت انه لا يليق بالعالم التقي الاستدلال باية او حديث

حلال ست و شناختی که تحقیق سزاوار نیست بعالم پرهیزگار و دلیل گرفتن بآیت یا حدیث

الا بعد تحقيق معناه وان ما يقام تحريمه لشيء او تحليله لما احل

مگر بعد ثابت کردن معنی او و تحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن آنرا که حلال کرده

الله مقام صعب خطر ان الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف

خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خدای تعالی می فرماید و مگوئید مرآنچه را که بیان می کنند

السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب

زبانهای شما دروغ را این حلال ست و این حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را

الاية ولا تقل لي فانت الان ساع في تحليل هذه الشجرة فاني اقول

تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس تحقیق من میگویم

لست ساعيا في تحليل محرم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة

نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته است او را خدا حلال باصالت

واثبت انه لم يقم المحرم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل

و ثابت کردم که تحقیق قائم نکرد محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل از آن اصل

نعم بعد ما تقرر ان الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البين

آری بعد آنچه که ثابت شده که تحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست

فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره

پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را

في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه ويجعله

در مکیدن دخانش و مانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگرداند آنرا

من مهمات شانه كما هو داب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين

از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان برو و خرج کنندگان

أموالهم فيه فإن ذلك ليس دأب السائرين إلى الله بل المؤمن

مالهای خود را دران بتحقیق آن نیست طریقه سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التقي يحرص على الإنفاق في قرابته وأمواله فيما يقربه إلى مولاه ويزيده

پرهیزگار رغبت می کند بر خرج کردن اوقات خود و مالها خود در آنچه نزدیک گرداند او را بسوی مالک او و زیاده کند

من تقواه ويتخذ من المباحات قدر ما يعينه على الطاعات فالإفراط

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح بآنقدر که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

في الاشتغال بها فاعله مذموم كما أن المفرط في ترك ما حرم الله

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

ملوم وخير الأمور السائقات إلى الهدى وشر الأمور المذمومات

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها کشنده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

المحدثات البدائع وقد كان من له ائتساء نبينا خير البشر صلى الله

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر اوراست اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عليه وسلم ينام ويقوم ويفطر ويصوم وينكح النساء كما قال ذلك

علیه و سلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه می دارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حين بلغنا أن جماعة من أصحابه أرادوا ترك المنام وبعضهم أرادوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب و اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مداومة الصيام وآخر أرادوا الانقطاع عن النكاح والتبتل و

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی را از خلق و

لنقتصر على هذا المقدار من المقال في جواب السؤال والله نسأله

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم او را

الثبات على ما يرتضيه من الأقوال والأفعال والحمد لله رب العالمين

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش مر خدا راست پروردگار جهان

وصلى الله على سيدنا ومولنا محمد وآله وأصحابه أجمعين

و درود فرستد خدا بر سردار ما و مولای ما محمد و بر اولاد او و یاران او همه ها

قد تمت هذه الرسالة

بتحقیق تمام شد این رساله

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي الشريعة هدايته والبدعة

ستایش مر خدا راست آنکه شریعت راه نمودن اوست و بدعت

ضلالته والصلوة والسلام على من أظهر أحسن الطريق وعلى

گمراه کردن اوست و رحمت کامله و سلام نازل باد بر کسیکه ظاهر نمود نیکوترین راه ها و بر

آله وأصحابه الذين هم مصابيح الظلمة أما بعد فقد نقلت هذه

اولاد او و یاران او آنانکه اوشان چراغهای تاریکی اند اما بعد پس بتحقیق نقل کردم این

الرسالة من الكتب المعتبرة وسميتها رد الملحدين باب في شرب

رساله را از کتابهای معتبر و نامیدم آن رساله را رد الملحدین این باب ثابتست در نوشیدن

الدخان اعلموا أن شرب الدخان إسراف وتبذير وعبث ويسمى

دود یعنی حقه بدانید که بتحقیق نوشیدن دود اسراف است و تبذیر و بازیست و نامیده می شود

فاعله مسرفا ومبذرا وعابثا فقال الله تعالى إن المسرفين هم أصحاب

فاعلش اسراف کننده و تبذیر کننده و بازی کننده پس فرمود خدای تعالی بتحقیق اسراف کنندگان اوشان اهل

النار وإن المبذرين كانوا إخوان الشياطين أفحسبتم أنما خلقناكم

دوزخ اند و بتحقیق تبذیر کنندگان هستند برادران شیطانها آیا پس گمان کردید جز این نیست پیدا کردیم

عبثا وأنكم إلينا لا ترجعون وفي تفسير الجلالين التبذير الإنفاق

بی فائده و بتحقیق شما بسوی ما رجوع کرده نخواهید شد و در تفسیر جلالین است تبذیر خرج کردن

[illegible] بالکسر
[illegible]
[illegible] جمع کردن
سرف [illegible] ۱۲
ص

سرف [illegible] بیان
[illegible] الاسراف
الفرق بین التبذیر و الاسراف
ان التبذیر تجاوز فی موضع الحق وهو
جهل بمواقع الحقوق و
الاسراف تجاوز فی الکمیة
فهو جهل بمقادیر الحقوق
کذا فی مجمع البحار کشف ۱۲

فی غیر طاعة الله ومعنی الاسراف والتبذیر واحد وفی المعدن شرح

در غیر طاعت خدا و معنی اسراف و تبذیر یکے ست و در معدن شرح

كنز الدقائق قال الامام بدر الدين الكردري العبث لفعل الذي

کنز الدقائق ست گفت امام بدر الدین کردری عبث فعلی ست که

فيه غرض ولكن ليس بشرعي قال البغوي تحت قوله تعالى ان الذين

دران غرض ست ولیکن مشروع نیست وگفت بغوی زیر قول او تعالے بتحقیق آنانکه

كفروا سواء عليهم بين الكفر على اربعة البدعة المذمومة وهوى النفس

کافر شدند برابر ست براوشان بیان کرده شده است بر چهار قسم بدعت قبیحه و خواهش نفس

واتباع الظلمة والاكتفاء بالجهل انتهى وتلك اربعة كاملة توجد

و پیروی کردن ظلمت و اکتفا کردن بجهالت آخر شد و آن چهار کامل یافته میشوند

فيه وقد كتب المالكية في الدار الحجازية جوابا عما يتعلق بالدخان

در دخان و بتحقیق نوشتند علمای مالکیه در ملک عرب جوابے را از انچه متعلق ست به دخان

وهو استعمال الدخان حرام كاصله لان اصله الخشبة والنار

و او این ست که استعمال دخان حرام ست مانند اصلش چه بتحقیق اصل او چوب ست و آتش

لكونه جزءا من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار التي يحرم استعمالها

برای بودن دخان جز از چوب درحالیکه آمیزش کرده شده است از آتشے که حرام کرده شده استعمال او

بالنص ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم

بآیت بتحقیق آنانکه مے خورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که مے خورند در شکمهای خود

نارا وقال الله تعالى فارتقب يوم تاتي السماء بدخان مبين يغشى الناس

آتش را و فرمود خدای بزرگ پس منتظر باش روز یکه بیارد آسمان دودی ظاهر بپوشد مردمان را

هذا عذاب اليم فما به التعذيب يحرم استعماله فان الفقهاء قد

این عذاب ست دردناک پس انچه بسبب تعذیب ست حرام میشود استعمال او پس بتحقیق فقهاء البته

سلمه
ما وجدت هذه الاقسام
الاربعة فی تفسیر معالم التنزیل
للبغوی بعد ما ذکرنا فی غیر
ذلک التقسیم والمذکور هناک
ان الکفر علی انحاء کفر انکار
وکفر جحود وکفر نفاق فکفر الانکار
ان لا یعرف الله بقلبه ولا یعترف
بلسانه ککفر ابلیس وکفر الجحود هو
ان یعرف بقلبه و یعترف
بلسانه ولا یدین به ککفر ابی طالب
واما کفر النفاق هو ان یقر باللسان
ولا یعتقد بالقلب وجمیع هذه الانواع
سواء فی ان من لقی الله تعالی
بواحد منها لا یغفر له انتهی تحقیقا
لمولانا الحاج المولوی
تراب علی مدظله

اتفقوا على وجوب الفرار من محل العذاب كبطن محسر اسم

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جای عذاب مانند بطن محسر کہ نام

واد اهلك الله فيه اصحاب الفيل فاذا وجب الفرار من محل

میدان است کہ ہلاک کرد خداوند میان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جای

العذاب فوجوب الفرار من ما به العذاب اولى قال في مختصر

عذاب پس واجب شدن فرار از آنچہ کہ بسبب او عذاب است بہتر است گفت در مختصر

الاحياء انه عليه السلام كان يكره الطعام السخين ويقول الله

احیاء العلوم کہ بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود کہ مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود کہ خدای

تعالى لم يطعمنا نارا فهذا الدخان اولى بالترك فان قيل شرب الدخان

تعالی طعم نکرد برای ما آتش را پس این دخان اولی است بہ ترک پس اگر گفتہ شود نوشیدن دخان

للتداوي جائز قلنا لا يجوز لقول ابن مسعود رضي الله عنه ما جعل

برای دوا جائز است گوئیم جائز نمی شود بجہت قول ابن مسعود رضی الله عنه نہ گردانیده شد

شفاءكم فيما حرم عليكم قال ابن سينا لولا الدخان

صحت شما در آنچہ حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

والقتام لعاش ابن ادم الف عام قال جالينوس اجتنبوا ثلثة وعليكم

و غبار ہر آینہ زندگی میکرد آدمی ہزار سال گفت جالینوس پرہیز کنید از سہ چیز و لازم گیرید

باربعة ولا حاجة لكم الى الطبيب اجتنبوا الدخان والغبار والنتن

چہار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرہیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وعليكم بالدسم والحلو والطيب والحمام وذكر في القانون ان جميع

و لازم گیرید بر خود چربی را و شیرین را و خوشبوئی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون کہ بتحقیق ہمہ

اصناف الدخان مجفف بجوهر الارض وفيه نارية يسيرة قال بعض

اقسام دود خشک کنندہ است بسبب ذات زمین و در او آتشے است اندک گفتند بعضے

[illegible]

الْفُضَلَاءِ فَإِذَا كَانَ جَمِيعُ أَصْنَافِ الدُّخَانِ مُجَفِّفًا يَكُونُ هٰذَا الدُّخَانُ

فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسام دود خشک کننده باشد این دود

مُجَفِّفًا لِلرُّطُوبَاتِ الْبَدَنِيَّةِ فَيُؤَدِّي إِلَى حُصُولِ الْأَمْرَاضِ الْكَثِيرَةِ فَلَا

تجفیف کننده مر رطوبتهای بدن را پس می رساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس

يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ وَذُكِرَ فِي نِصَابِ الْاِحْتِسَابِ أَنَّ اسْتِعْمَالَ الْمُضِرِّ حَرَامٌ

جائز نمی باشد استعمال دخان و ذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیزی مضر حرام است

وَحُرْمَةُ شُرْبِ الدُّخَانِ قَدْ ثَبَتَتْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ أَكَابِرِ الْعَصْرِ الْمُعْتَمَدِينَ فِي

وحرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بزرگان زمانه که معتمد اند در

الْحِجَازِ وَالْيَمَنِ وَمِصْرَ وَالرُّومِ وَقَدْ أَلَّفُوا فِي ذٰلِكَ رَسَائِلَ انْتَهَى مِنْ

حجاز و یمن و مصر و روم و بتحقیق تصنیف کردند در آن رسالها را آخر شد از

تَصْنِيفِ الْمَخْدُومِ عَبْدِ الْوَاحِدِ فَتَمَّتْ

تصنیف مخدوم عبد الواحد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ الشَّرَائِعَ وَالْأَحْكَامَ وَ

ستایش مر خدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و

الصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي فَصَلَ بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَعَلٰى آ

رحمت کامله نازل باد بر پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و بر

لِهِ الَّذِينَ أَمَرَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِهِمُ الْأَنَامُ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ أَوْجَبَ اقْتِدَاءَهُمْ

اولاد وی آنانکه حکم کرد خدا آنکه چنگ گیرد بآنها خلق و بر یاران وی آنانکه واجب کرد خدا پیروی آنها را

عَلَى الْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِّ وَبَعْدُ فَقَدْ وَصَلَتِ الرُّقَيْمَةُ الْكَرِيمَةُ الرَّفِيعَةُ

بر خواص و عوام وبعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید رقیمه بزرگ

الشَّانِ فِي حَضْرَةِ الْأُسْتَاذِ مُنْتَصَفَ شَهْرِ رَمَضَانَ مُشْعِرَةً

مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

له المراد به عمدة المفسرين زبدة المحدثين مولانا شاه عبد العزيز قدس سره العزيز ۱۲

عَلَى سَلَامَتِكُمْ وَمُسْتَفْسِرَةٌ عَنْ مَسْئَلَتَيْنِ فَصَارَتِ الْأَحِبَّاءُ
بر سلامتی شما و پرسنده است از دو مسئله پس گردیدند دوستان
بِرُؤْيَتِهَا مَسْرُوْرَةَ الْبَالِ قَرِيْرَةَ الْعَيْنَيْنِ وَلَمَّا كَانَ جَنَابُ الْأُسْتَاذِ
بدیدنش خوش دل و خنک هر دو چشم و هرگاه بود جناب استاد
الْإِمَامِ الْأَلْمَعِيِّ فِدَاهُ فُؤَادِيْ وَنَفْسِيْ وَرُوْحِيْ مَشْغُوْلًا فِيْ آنَاءِ اللَّيْلِ
امام تیز ذهن فدای باد اورا دل من و جان من و عقل من مشغول در اطراف شب
وَأَطْرَافِ النَّهَارِ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَالْأَذْكَارِ وَمَا
و اطراف روز به روزه و نماز و خواندن قرآن و ذکرها و نبود
كَانَتِ الْمَسْئَلَتَانِ مِنْ عَوِيْصَاتِ الْمَسَائِلِ الَّتِيْ تَكِلُّ فِيْ حَلِّهَا أَنَامِلُ
بودند هر دو مسئله از مسئله های مشکل آنکه مانده شود در حل آنها سر انگشتان
أَفْكَارِ الْأَفَاضِلِ لِيَتَوَجَّهَ إِلَيْهَا بِذِهْنِهِ الثَّاقِبِ وَفِكْرِهِ الصَّائِبِ
فکرهای فاضلان تا توجه کند استاد بسوی هر دو مسئله بذهن خود که روشن است و فکر خود که بصواب رسنده
فَأَشَارَ إِلَيَّ أَنْ أَكْتُبَ الْجَوَابَ بِحَيْثُ يُمَيِّزُ الْخَطَاءَ عَنِ الصَّوَابِ
پس اشاره کرد استاد بسوی من اینکه بنویسم جواب را بطوری که امتیاز دهد خطا را از صواب
فَامْتَثَلْتُ مَا قَالَ وَشَرَعْتُ كِتَابَةَ الْجَوَابِ خَالِيَةً عَنِ الْإِطَالَةِ
پس بجا آوردم آنچه فرمود و شروع کردم نوشتن جواب در حالی که خالی است از دراز کردن
وَالْإِمْلَالِ وَلَوْ لَمْ تَكُنْ أَيَّامُ الصِّيَامِ وَخَوْفُ نَقْلِكُمْ مِنْ مَقَامٍ إِلَى مَقَامٍ وَتَشَتُّتُ
و ستوه آوردن و اگر نمی بود ایام روزه و ترس رفتن شما از جائی بسوی جائی و پریشانی
الْبَالِ بِسَبَبِ بَعْضِ السَّوَانِحِ الْوَارِدَةِ كَمَا هِيَ مَذْكُوْرَةٌ فِيْ رُقْعَةٍ عَلَى
دل بسبب بعضی سوانح وارده چنانکه آنجا مذکوراند در رقعه
حِدَةٍ وَاقْتِرَاحِكُمْ بِأَنْ لَا يَكُوْنَ فِي الْجَوَابِ أَثَرٌ مِنَ الْاِسْتِدْلَالِ بِالْآيَةِ
جدا و سوال شما بانکه نباشد در جواب اثری از دلیل گرفتن بآیت

[illegible]

[illegible]

وَالْأَثَرِ لَأَشْبَعْتُ الْكَلَامَ فِي نَقْلِ الرِّوَايَاتِ غَايَةَ الْإِشْبَاعِ وَأُوَشِّحُهُ

وحدیث هرآینه سیر کردم کلام را در نقل کردن روایتها نهایت سیر کردن و مزین می کردم کلام

بِالْأَدِلَّةِ الْوَاجِبَةِ التَّسْلِيمِ وَالْاتِّبَاعِ لٰكِنَّ هٰذَا الْقَدْرَ يَكْفِي لِإِفْهَامِ

بدلیلهاے که تسلیم و پیروے آنها ضرور است لیکن این قدر کفایت می کند برای فهمانیدن

الذَّكِيِّ الْمُنْصِفِ وَلَا يَقْصِدُ الْعَاقِلُ إِفْحَامَ الْغَبِيِّ الْمُتَعَسِّفِ فَالْآنَ

ذکے منصف و قصد نمے کند دانا خاموش کردن غبی کج رو پس اکنون

أَشْرَعُ فِي الْمَقْصُودِ مُتَوَكِّلًا عَلَى مُلْهِمِ الْخَيْرِ وَالْجُودِ **الْمَسْئَلَةُ**

شروع می کنم در مقصود در حالی که توکل کننده ام بر الهام کننده خیر و سخاوت مسئله

الْأُولٰى قَدْ شَاعَ وَذَاعَ فِي هٰذِهِ الْبُلْدَانِ حُرْمَةُ اسْتِعْمَالِ

نخستین بتحقیق مشهور شده و شهرت یافته درین شهرها حرام بودن استعمال

التَّنْبَاكِ أَكْلًا كَسَعُوطًا وَجَذْبًا لِلدُّخَانِ وَأَهْلُهَا يُجْرُونَ حَدَّ شُرْبِ

تنباکو از روی خوردن و در بینی بخیتن و کشیدن مر دخان را یعنی حقه و ساکنان این شهرها جاری می کنند حد نوشیدن

الْخَمْرِ عَلٰى جَاذِبِي دُخَانِهِ وَيَحْكُمُونَ بِالْكُفْرِ عَلٰى مَنْ قَالَ بِالْإِبَاحَةِ

شراب بر کشندهاے دود تنباکو و حکم می کنند به کفر بر کسے که گفت بإباحت

فِي شَأْنِهِ الْجَوَابُ الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ أَكْلِ التَّنْبَاكِ تَحَكُّمٌ صَرِيحٌ إِذْ لَا

در شان دخان جواب حکم بحرمت خوردن تنباکو تحکمی ست صریح چه ظاهر

يَظْهَرُ لَهُ بَعْدَ التَّأَمُّلِ وَجْهٌ صَحِيحٌ فَإِنْ قِيلَ إِنَّهُ مُفَتِّرٌ وَهُوَ حَرَامٌ فِي

نمی شود مر او را بعد تامل وجهی درست پس اگر گفته شود البته آن تنباکو مفتر ست و آن حرام است در

الشَّرِيعَةِ الْغَرَّاءِ قُلْنَا الْحُكْمُ بِإِفْتَارِهِ افْتِرَاءٌ بِلَا امْتِرَاءٍ فَإِنَّا مَا رَأَيْنَا

شریعت روشن گوئیم حکم به مفتر بودن تنباکو بهتان ست بدون شبه یقین بتحقیق ما ندیدیم

عَلٰى آكِلِيهِ شَيْئًا مِنْ آثَارِ الْإِفْتَارِ مَعَ الْمُصَاحَبَةِ بِهِمْ عَلٰى مَرِّ الدُّهُورِ

بر خورندگانش چیزی را از اثرهای افتار با وجود مصاحبت با وشان بر گذشتن زمانها

جواب بقوله

[illegible]

بالکلیه [illegible]

اعتاق

رفتن بالکلیه راه

[illegible]

افکار بالکلیه

سستی کردن

والاعصار بل غاية ما يعرض لمن يبدء باكله لمرارة طعمه وحدة
روزها ونهارا . بلکه نهایت آنچه عارض می شود مرکسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو بجهت تلخی مزه او وتیزی
ريحه وحراقة جرمه بعض الحالات كالتهوع والغثيان وكذا
بوئے او وسوزش جرم او بعضے حالها . مانند تهوع وغثیان وهمچنان
قد يعرض بعضها لمن يداوم اذا اكله على خلو المعدة وهذا ليس
بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مرکسے را که همیشگی می کند او را وقتیکه بخورد وآن را بر خالی بودن معده واین نیست
بافتار كما سيظهر عند بيان حقيقته فانظر فان قيل ذكر في كتب
افتار چنانکه نزدیک ست ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت افتار پس ملاحظه کن پس اگر گفته شود که ذکر کرده شد در کتابهای
الطب انه سم واستعماله في الشرع محرم قلنا سميته للقسم الذي
طب که بتحقیق تنباکو زهر ست واستعمال زهر در شریعت حرام ست گوییم زهر بودن قسمی
تعارف في بلادنا اكله غير مسلم وان سلمت فاكل السم القليل
مشهور ست در شهرهای ما خوردنش مسلم نیست واگر تسلیم کرده شود پس خوردن زهر اندک
بحيث يخرج لقلته عن المضرة ويترتب عليه المنافع الكثيرة
بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت و مترتب شود بروی منافع بسیار
مثل اصلاح الهواء ودفع الوباء وغيرهما كما ستنقل عن الكتب
مانند اصلاح هوا ودفع وبا وسوای این هر دو چنانکه نزدیک ست که نقل کرده شود از کتابهای
الطبية الشهيرة غير حرام كالزعفران فان الاطباء صرحوا بان
طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران پس بتحقیق اطبا تصریح کرده اند باینکه
قدر ثلثة دراهم منه قاتل بالتفريح المفرط وجواز اكل السم
مقدار سه درهم از زعفران کشنده است بسبب فرح کردن زیاده وجواز خوردن زهر
القليل مصرح في كتب الفقه قال في مطالب المؤمنين في فصل
اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفت در مطالب المومنین در فصل

قوله سم کردن [illegible]

قوله [illegible] والغثیان [illegible]

قوله [illegible]

قوله فاکل السم القلیل ۱۲

مالا يؤكل من غير الحيوان ناقلا عن الاحياء واما السم اذا اخرج

انچه خورده نمی شود از سوای حیوان در حالیکه ناقل ست از احیاء العلوم و اما زهر پس چون بیرون آید

عن كونه مضرا لقلته او تعجينه فلا يحرم واما الحكم بحرمة

از بودنش مضر بسبب قلت او یا خمیر کردن وی پس حرام نمی شود و اما حکم به حرمت

سعوطه فلست اظن امكان ان ينهض عليها شبهة سخيفة

ریختن او در بینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه سست

فضلا عن الحجة قوية كانت او ضعيفة فان سعوطه ليس

زیاده از قائم شدن دلیل قوی باشد یا ضعیف پس تحقیق ریختن او در بینی نیست -

بمسكر ولا مفتر ولا مخدر ولا مضر وليس في النباتات سوى هذه

مسکر و نه مفتر و نیست مخدر و نه مضر و نیست در گیاه ها جز این

الامور جهة الحرمة كما لا يخفى على احد من فقهاء هذه الامة

امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت

فكيف يكون ممنوعا بل حراما مقطوعا وبالجملة فان كان لهم

پس چگونه می باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی و حاصل سخن اینکه پس اگر باشد مر اوشان را

على هذه الدعوى تمسك فعليهم بالبيان وعلينا تسليمه

برین دعوی دلیلی پس لازم ست بر اوشان بیان کردن و بر ماست تسلیم آن

او رده بالبرهان واما الحكم بحرمة جذب دخانه فافصل

یا رد کردنش به دلیل و اما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم

بعض التفصيل في بيانه واقول ان اساتذتنا الكرام الذين هم

بعضی تفصیل را در بیان او و می گویم که تحقیق استاذهای ما بزرگ آنانکه اوشان

من المشائخ النقشبندية العظام يرون جذب دخان التنباك

از مشائخ نقشبندیه بزرگ اند می دانند کشیدن دخان تنباکو را

ای لا یحرم
اکل التنباک
۱۲

فِي غَايَةِ الشَّنَاعَةِ وَيَحْكُمُونَ عَلَى جَاذِبِيهِ بِأَشَدِّ الْفَظَاعَةِ لٰكِنَّ
در نهایت قباحت و حکم می کنند بر کشنده اش به سخت زشتی لیکن
الْكَلَامَ هٰهُنَا فِيمَا ثَبَتَ بِالْأَدِلَّةِ الشَّرْعِيَّةِ دُونَ مَا ظَهَرَ بِالْوَارِدَاتِ
کلام اینجا در چیزی ست که ثابت شده بدلیل های شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات
الْكَشْفِيَّةِ وَالْكَرَاهَةِ الطَّبْعِيَّةِ فَأَقُولُ فِي هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ تَشَتَّتَتِ
اهل کشف و بکراهت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند
الْأَقْوَالُ وَتَكَثَّرَ الْقِيلُ وَالْقَالُ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ حِزْبًا حِزْبًا وَاتَّخَذَ كُلُّ
قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفت هر یک
فِرْقَةٍ مَذْهَبًا فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهُ حَرَامٌ بِلَا اشْتِبَاهٍ وَمَالَ بَعْضُهُمْ
فرقه مذهب را پس گفت بعضی ایشان که تحقیق او حرام ست بلا شبه و خواهش کردند بعضی ایشان
إِلَى أَنَّهُ حَلَالٌ بِلَا اسْتِكْرَاهٍ وَحَكَمَ بَعْضُهُمْ بِأَنَّهُ مَكْرُوهٌ وَالْأَظْهَرُ
بسوی آنکه تحقیق او حلال ست بدون کراهت و حکم کردند بعضی ایشان باینکه تحقیق او مکروه ست و ظاهر ترین
مَا قَالُوهُ فَمَنْ قَالَ بِحُرْمَتِهِ تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ كَمَا يُنْقَلُ
آنچه گفتند آن را پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده میشود
عَنِ التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا الدُّخَانُ حَرَامٌ وَأَقَامَ الْأَدِلَّةَ أَيْضًا عَلَى حُرْمَتِهِ
از تاتارخانیه وغیر آن دخان حرام ست و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت
مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ سُلِّمَ عَدَمُ كَوْنِهِ مُسْكِرًا لٰكِنْ لَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهِ مُفَتِّرًا
بعضی ازان اولا آنست که تحقیق او اگرچه تسلیم کرده شود نا بودنش مسکر لیکن نیست شبه در بودنش مفتر
وَكُلُّ مُفَتِّرٍ حَرَامٌ لِمَا وَقَعَ فِي الدُّرِّ الْمُخْتَارِ قَالَ شَيْخُنَا النَّجْمُ وَالتُّتُنُ الَّذِي
و هر مفتر حرام ست بنابر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو آنکه
حَدَثَ وَكَانَ حُدُوثُهُ بِدِمَشْقَ فِي سَنَةِ خَمْسَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْأَلْفِ
پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یک هزار و پانزده هجری

له ای القول بالکراهة ۱۲

قوله النجم الغزی ای الشیخ ۱۲

يدعي شاربها انه لا يسكر وان سلم له فانه مفتر وهو حرام لحديث

دعوی می کند نوشنده او که تحقیق او سکر نمی آرد و اگر تسلیم کرده شود مر او را پس البته او مفتر ست و او حرام ست بسبب حدیث

احمد عن ام سلمة رضي الله عنها قالت نهى رسول الله صلى الله

امام احمد از ام سلمه رضی الله عنها گفت منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله

عليه وآله وسلم عن كل مسكر ومفتر ومنها ان هذا الفعل ليس

علیه وآله وسلم از هر مست کننده و سست کننده و بعضی از انها آنست که تحقیق این فعل نیست

فيه فائدة لا دنيوية او دينية وكل فعل هذا شانه فهو اما عبث

دران فائده دنیا یا دین و هر فعلی که هست این شان اوست پس او یا بی فائده ست

او لعب او لهو وكلها حرام لانها لم تذكر في القرآن المعظم الا

یا بازی کردن ست و همه اینها حرام اند چرا که تحقیق اینها مذکور نشدند در قرآن بزرگ مگر

على طريق الذم قال الله تعالى افحسبتم انما خلقناكم عبثا وقال

بر طور مذمت فرمود خدای تعالی آیا پس گمان کردید جز این نیست که بیدا کردیم شما را بی فائده و فرمود

واذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلك بانهم قوم لا

و چون ندا کنید بسوی نماز تمسخر و بازی گیرند آنرا این بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمی

يعقلون وقال قالوا ان الله حرمهما على الكفرين الذين اتخذوا

فهمند و فرمود گویند که بتحقیق خدا حرام ساخته ست این هر دو را بر کافران آنانکه گرفته اند

دينهم لهوا ولعبا وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كل لعب ابن

دین خود را بازی و لهو و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر بازی پسر

آدم باطل الا ثلثة ملاعبة الرجل مع اهله وتاديبه لفرسه و

آدم باطل ست مگر سه بازی کردن مرد با زوجهٔ خود و ادب دادنش مر اسپ خود را و

مناضلته بقوسه وايضا حرمة كل لعب مصرحة في كتب الفقه

تیراندازی کردنش بکمان خود و نیز حرمت هر بازی بیان کرده شده در کتابهای فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق
مانند فتاوی حمادیہ و نصاب الاحتساب و سوای این ہر دو و بعضی از ان دلائل انست کہ مطلق
الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والقتام لعاش
دخان گزند رسانندہ است بآدمی گفت ابن سینا اگر نمی بود دخان و غبار ہر آینہ زندگی کردی
الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان
آدمی ہزار سال و استعمال کردن مضر حرام ست و بعضی از انہا اینکہ بتحقیق اصل دود
الخشبة والنار لكونه اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار
چوب ست و آتش بجہت بودن دخان جزہا از چوب آمیزش کردہ شدہ باجزای از آتش
فهو من حيث اجزائه النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين
پس آن دخان بجہت اجزای آتشے حرام میشود استعمال او برای قول الہی بتحقیق آنانکہ
يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا فدل
میخورند مالہای یتیمان از روی ستم جز این نیست کہ می خورند در شکمہای خود آتش را پس دلالت کرد
النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعله
آیت بر حرمت آتش پس حرام می شود دخان کہ حاصل ست از آتش و بعضے از انہا انست کہ بتحقیق او تعالی گردانید
مما يعذب حيث قال في حق قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب
از انچہ کہ عذاب می کنند جائی کہ فرمود در حق قوم یونس چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب
الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في آية اخرى فارتقب
رسوائی او عذاب دور کردہ شدہ از قوم یونس بود دخان و فرمود در آیت دیگر پس منتظر باش
يوم تأتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا
روز یکہ بیارد آسمان دودی ظاہر پس باشد نظم قرآن بزرگ صراحت
في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان
در بودن دخان عذاب و آنچہ بسبب او تعذیب ست حرام می شود استعمال او و بعضی از انہا انست

فيه إسراف لمال الذي به قوام الإنسان وهو حرام منهي عنه في
دران خرج کردن مالیست کہ بسبب وے قوام آدمی ست وآن اسراف حرام ست منع کرده شد از ان در
القرآن ومن ذهب إلى حله فهو أيضاً تشبث بالروايات الفقهية
قرآن وکسے کہ رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی
مثل ما قال السيد أحمد بن محمد الحنفي الحموي في شرح الأشباه
مانند آنچہ گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی در شرح اشباه
والنظائر في شرح القاعدة السادسة من النوع الأول حيث قال
ونظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائی کہ گفت
الماتن والنبات المجهول سميته يعلم منه حل شرب الدخان انتهى
مصنف وگیاه کہ معلوم نیست زہر بودنش دانستہ می شود ازان حلت نوشیدن دخان آخر شد
وقال هذا الذاهب في جواب روايات حرمة الدخان كما ينقل عن
وگفت این رونده **ف** در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکہ نقل کرده شد از
التاتارخانية وغيرها أنه ليست فيها رواية عن إمامنا أبي حنيفة
تاتارخانیہ وسوای آن بتحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابوحنیفه
لتكون حجة علينا معشر الحنفية بل هي من استنباطات المشائخ
تا باشد آن روایت الزام برما گروه حنفی بلکہ آن حرمت از استخراجات مشائخان ست
ونحن نطالبهم بالدليل المقبول عند العلماء والأدلة المقامة
وما مطالبہ می کنیم اوشان را بدلیل مقبول نزد علما ودلائل قائم کرده شده
على حرمته مردودة بأسرها وفصل في ردها غاية التفصيل ونحن
بر حرمتش مردود اند ہمہ ها وتفصیل کرد در رد کردن آنہا نہایت تفصیل و ما
نذكر طرفاً ضرورياً مخافة التطويل فقال في رد الدليل الأول
ذکر می کنیم پاره کلام ضروری برای ترس دراز شدن کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

له
أي لأن العادة محكمة ۱۲

له
[illegible] قال السيد ۱۲

ف
يعني اختيار كننده حلت شرب دخان ۱۲

إِنَّ الْمُفْتِرَ هُوَ الَّذِي إِذَا شُرِبَ أَحْمَى الْجَسَدَ وَصَارَ فِيهِ فُتُورٌ وَهُوَ ضَعْفٌ
اینکه تحقیق مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کند بدن را و گردد در بدن فتور و او سستی ست
وَانْكِسَارٌ يُقَالُ أَفْتَرَ الرَّجُلُ فَهُوَ مُفْتِرٌ إِذَا ضَعُفَتْ جُفُونُهُ وَانْكَسَرَ
و شکستگی گفته می شود سست شد مرد پس او مفتر ست وقتیکه ضعیف شود پلکهای او و منکسر شود
طَرْفُهُ كَذَا فِي نِهَايَةِ ابْنِ الْأَثِيرِ وَمَجْمَعِ الْبِحَارِ وَشَرْحِ الْمِشْكٰوةِ لِمَوْلَانَا
طرف او چنان ست در نهایه ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا
عَلِيِّ الْقَارِيِّ وَبَحْرِ الْجَوَاهِرِ وَغَيْرِهَا مِنْ كُتُبِ اللُّغَةِ وَشُرُوحِ الْحَدِيثِ
علی قارے و بحر الجواهر و جز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث
وَحُرْمَةُ الْمُفْتِرِ لِكَوْنِهِ مُوَرِّثًا لِلْخَدَرِ فِي الْأَطْرَافِ وَمُقَدِّمَةً لِلسُّكْرِ وَ
و حرمت مفتر بجهت بودن اوست پیدا کننده سستی را در اطراف و ابتدا براے مستی و
مُزِيلًا لِلْعَقْلِ قَالَ الشَّيْخُ جَلَالُ الدِّينِ السُّيُوطِيُّ فِي مِرْقَاةِ الصُّعُودِ
دور کننده مر عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود
إِلَى سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ فِي شَرْحِ هٰذَا الْحَدِيثِ الْمُفْتِرُ هُوَ شَرَابُ الْفُتُورِ
الی سنن ابے داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابی ست که باعث سستی
وَالْخَدَرِ فِي الْأَطْرَافِ وَهُوَ مُقَدِّمَةُ السُّكْرِ نُهِيَ عَنْ شُرْبِهِ لِئَلَّا يَكُونَ
و سستی شود در دستها و پایها و او ابتدای مستی ست منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد
ذَرِيعَةً إِلَى السُّكْرِ وَيُحْكَى أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْعَجَمِ قَدِمَ الْقَاهِرَةَ وَطَلَبَ
وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق مردی از عجم آمد در دار السلطنة مصر و طلب کرد
دَلِيلًا عَلَى تَحْرِيمِ الْحَشِيشَةِ وَعَقَدَ لِذٰلِكَ مَجْلِسًا حَضَرَهُ عُلَمَاءُ
دلیلی را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند آن مجلس را علمای
مِصْرَ فَاسْتَدَلَّ الْحَافِظُ زَيْنُ الدِّينِ الْعِرَاقِيُّ بِهٰذَا الْحَدِيثِ فَأَعْجَبَ
مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کردند

لحاضرون انتهى وقال مولٰنا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة

حضار مجالس آخر شد وگفت مولانا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة

في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح این حدیث در حالی که نقل کننده است از طیبی بتحقیق گفت بعید نمی شود دلیل آوردن

به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

بحدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو دوا آنچه سستی می آرد و دور می کند عقل را چرا که بتحقیق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيها انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت حرمت در حالی که آن دور کردن عقل است جاری ست در آنها آخر شد وچون مقرر شد این پس می گوییم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

مسلم نداریم اینکه دخان مفتر است پس البته اطبای کامل و درپی شونده برای تحقیق خواص

مفردات الادوية ما ذكروا افتاره اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادویه ذکر نکردند سست کردن دخان را هرگز وکشندهای او نیز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من آثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باین افتار وظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل وجز آن بر کشندهای او

قط كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود مر بعض ایشان را حالتی شبیه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة صنف لتنباك

بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از غذا یا بجهت تیزی قسمی از تنباکو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زمانا طويلا وتصاعد

وکشیدن او بزور و قوت وکشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بامه لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوی دماغ وگرفتن دخان اصل دماغ او را لیکن غشی سوای افتار است واگر تسلیم کنیم که

[illegible]

أيضا فنادُ قلنا حصوله مشروط بجذبه في زمان مخصوص وهو

تحقیق معنی افتارست گوئیم حصول آثار مشروط است به کشیدن دخان در زمانه معین و آن

وقت خلو المعدة او على كيفية مخصوصة وهي القوة والشدة و

وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت است و شدت و

امتداد النفس زمانا طويلا كما هو دأب بعض العوام والسوقية

کشیده شدن دم است زمانه دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان است

ههنا فيكون حراما في حقهم واما عامة جاذبيه فلا يجذبونه على

اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان واما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هذه الكيفية فلا تحصل لهم تلك الحالة قط بل لا يوجد فيهم بجذبه

این کیفیت پس حاصل نمی شود مر آنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان به کشیدن او

تغير ما فلا يحصل الافتار في حقهم فيصير كشرب المسكر غير الخمر

تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

اقل من حد السكر وهو ليس بحرام كما هو مصرح في عامة كتب الفقه

که اندک است از مرتبه سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فلا يكون جذب دخان التنباك حراما في حق عامة جاذبيه بل في حق

پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بعضهم بسوء المباشرة بجذبه فان قيل ان مداومة جذبه مكدر

بعض اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که تحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

للحواس فيكون حراما اقول هذا خلاف التجربة والمشاهدة فانا

مر حواس را پس می باشد حرام گوئیم این خلاف تجربه و مشاهده است پس تحقیق ما

لا نشاهد في حواس المداومين بجذبه وغيرهم فرقا ولا في حواسهم

نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن و جز آنان فرق و نه در حواس آنان

قبل الاعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوتا وان سلم كونه

پیش از عادت گرفتن بکشیدن او و بعد عادت گرفتن بوی فرقی و اگر تسلیم کرده شود بودنش

مكدرا للحواس فلا نسلم حرمته لان الاطباء صرحوا بان مداومة

مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت او را چرا که اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی

الزعفران ايضا مكدر للحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس ست چنانکه در تحفة المؤمنین ست وجز آن و

يصرح احد من العلماء بحرمة اكله اصلا وقال في رد الدليل الثاني

تصریح نکردند یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز و گفت در رد کردن دلیل دوم

انا لا نسلم انه ليس في جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمة و

بتحقیق ما تسلیم نمی کنیم اینکه تحقیق نیست در کشیدن او فائدهٔ دنیا بلکه دران بسیار فوائد اند و

منافع مهمة منها دافع للوباء ومصلح للهواء ومنق للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی ازانهاست که دفع کننده است مر وبا را و اصلاح کننده است مر هوا را و پاک کننده است مر رطوبتهای

الدماغية ومانع لوجع الاسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرب

دماغ را و مانع ست مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و مر ربو بلغمی و مجرب ست

لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحي الى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جز آن از نفعهای

الكثيرة كما فصلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الاطباء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنها را صاحب تحفة المؤمنین و جز او از اطبای

المتقنين فاذا كانت فيه امثال هذه الفوائد فكيف يعد عبثا

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانند های این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

او لعبا او لهوا وان سلمنا كونه من الاشياء الثلثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت و اگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکور پس

م ۱
قوله الربو بالفتح
الضیق که عارض میشود در
نفس زدن مریض مضطر شود و
بسوی نفس [illegible]
[illegible]
نجیب الدین السمرقندی و بعضی
[illegible] بیان بهر و
بلکه سینه در بهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جوهری گفته البهر تتابع
النفس کذا فی [illegible]
بحر الجواهر ۱۲

م ۲ لعب
ای العبث و اللهو ۱۲

نُسَلِّمُ اَنَّ كُلَّهَا حَرَامٌ عَلَى الْاِطْلَاقِ بَلِ الْحَقُّ فِيْهَا التَّفْصِيْلُ بِاَنَّ
تسلیم نمی کنیم اینکه تحقیق همه آنها حرام اند مطلقا بلکه حق در آنها تفصیل ست بایکه تحقیق
بَعْضَ اللَّعِبِ مِمَّا اسْتَحْسَنَهُ الشَّارِعُ فَلَا يَبْعُدُ اَنْ يَكُوْنَ مَنْدُوْبًا
بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده هست آنرا شارع پس دور نشود اینکه باشد مستحب
مِثْلَ السِّبَاحَةِ فِيْ حَقِّ الرِّجَالِ وَالْمِغْزَلِ فِيْ حَقِّ الْمَرْاَةِ قَالَ النَّبِيُّ
مانند شناوری در حق مردان و چرخه در حق زن فرمود پیغمبر
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السِّبَاحَةُ وَخَيْرُ لَهْوِ الْمَرْاَةِ الْمِغْزَلُ
صلی الله علیه وسلم بهتر بازی مومن شناوری ست و بهتر بازی زن دوچرخه ست
كَذَا فِي الْجَامِعِ الصَّغِيْرِ لِلشَّيْخِ السُّيُوْطِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ وَبَعْضُهُ مُبَاحٌ
چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه الله و بعضے ازان مباح ست
مِثْلُ لَعِبِ الشُّبَّانِ بِالْبِطِّيْخِ اَيَّامَ الصَّيْفِ بِاَنْ يَضْرِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
مانند بازی جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضے ازانها بعضی
كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْحَمَّادِيَّةِ فِيْ كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ مِنْهَا وَ
چنانکه تصریح کرده است بوسے صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان ازان و
بَعْضُهُ مَكْرُوْهٌ كَاللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ مِنْ غَيْرِ قِمَارٍ عِنْدَ الْبَعْضِ وَبَعْضُهُ
بعضی ازان مکروه است مانند بازے بشطرنج بیدون قمار نزدیک بعض و بعض او
حَرَامٌ كَاللَّعِبِ بِقِمَارٍ قَالَ فِيْ خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِيْ بَابِ الْمَسَائِلِ الْمَنْثُوْرَةِ
حرام است مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروایات در باب مسائل منثوره
نَاقِلًا عَنِ الْكَافِيْ وَيُكْرَهُ اللَّعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَاَرْبَعَةَ عَشَرَ
درحالی که نقل کننده است از کافی و مکروه است بازی به شطرنج و نرد و اربعة عشر
وَكُلِّ لَهْوٍ وَاِنْ قَامَرَ بِهَا فَهُوَ حَرَامٌ بِالْاِجْمَاعِ لِاَنَّهُ مَيْسِرٌ اِنْتَهٰى وَقَالَ
و هر بازی و اگر قمار کند بآنها پس او حرام ست بالاتفاق چه او تحقیق میسر ست آخر شد و گفت

[illegible]

في تكملة مجمع البحار الاصطياد مباح للاكتساب والحاجة و
در تکمله مجمع البحار شکار کردن مباح ست براے حاصل کردن واحتیاج و
الانتفاع بالاكل ومكروه للهو وقيل مباح وحرام لغيرها انتهى
نفع گرفتن بخوردن ومکروه است برای بازی وبعضی گویند مباح ست وحرام ست براے غیر آنها آخر شد
وما استدل بالآيات على كون العبث واللهو واللعب حراما فغير
وانچه دلیل آورده شد بآیتها بر بودن عبث و لهو ولعب حرام پس نیست
صحيح لان المذكور على سبيل الذم فيها العبث بالنسبة الى
صحیح چه بتحقیق مذکور بر طریق مذمت درآیتها عبث ست بنسبت بسوے
الله تعالى واتخاذ الصلوة والدين لعبا ولهوا ولا يخفى على متبع
خدای تعالی وگرفتن نمازرا ودین را بازے وبازی وپوشیده نیست بر پیروان
الشريعة البيضاء بل على احد من العقلاء ان كثيرا من الافعال
شریعت روشن بلکه بر یکے از عاقلان اینکه بیشتر از فعلها ے
المباحة لنا بل الواجبة علينا كالاكل والشرب والنكاح يكون
مباح برای ما بلکه واجب بر ما مانند خوردن ونوشیدن ونکاح می باشد
بالنسبة الى الله تعالى مذموما ونقصا عظيما وكذا اخذ ما ليس بمحل
بنسبت بسوی خدای تعالی نکوهیده شده ونقصان بزرگ وهمچنان گرفتن انچه نیست جای
اللهو واللعب كالصلوة والدين لهوا ولعبا مذموم لوضع الشيء
لهو ولعب مانند نماز ودین لهو و لعب نکوهیده شده ست جهت نهادن چیزی
في غير موضعه فلا دلالة لها على حرمة نفس العبث واللهو بالنسبة
درغیر مقام او پس نیست دلالت مرآیات را بر حرمت ذات عبث و لهو بنسبت
الينا وكذا ما استدل بالحديث لان معنى بطل ذهب ضياعا
بسوی ما وهمچنان انچه دلیل آورده شده بحدیث چه بتحقیق معنے بطل آنست که رفت ازبیهودگی ضایع شدن

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا ويكون معنى
چنانکه در قاموس ست پس می باشد باطل رونده از روی ضائع شدن و می باشد معنے
الحديث كل لهو ابن ادم ضائع لا ثمرة له في الدنيا والآخرة إلا
حدیث هر بازی ابن آدم ضائع ست نیست ثمر مر او را در دنیا و آخرت مگر
ثلثة فإن له ثمرة فيها وإن كانت صورتها صورة اللهو فهو لا
سه پس تحقیق مر او را ثمر ست در آنها اگر چه ست صورت آنها صورت بازی پس آن
يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا وان يكون
دلالت نمی کند بر حرام بودن بازی یقینا بلکه احتمال می دارد که باشد مباح و اینکه باشد
مكروها وان يكون حراما ولا استدلال مع قيام الاحتمال وقال
مکروه و اینکه باشد حرام و نیست دلیل گرفتن با وجود قائم بودن احتمال مخالف و گفت
في رد الدليل الثالث سلمنا ان عامة الادخنة الحاصلة من الخشبات
در رد کردن دلیل سوم تسلیم کردیم که تحقیق بیشتر دخانهای که حاصل می شوند از چوبهای
المبتذلة والقذرات وامثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ان
خوار و پلیدیها و مانند آن هر دو مضرست بمردم لیکن تسلیم نکردیم که تحقیق
دخان هذا النبات ايضا مضرته مضرة محضة او غالبة على النفع
دود این گیاه نیز مضرت او مضرت محض ست یا غالب ست بر نفع
كيف والاطباء مصرحون بفوائده العظيمة ومنافعه العميمة كما مر
چگونه در حالیکه اطبا تصریح کننده اند بفائده های بزرگ او و نفعهای بسیار او چنانکه گذشت
آنفا نبذ منها واذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية لها
اکنون پاره از آنها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وی یا برابر مر او را
فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا وقال في رد الدليل
پس نباشد حرام چرا که تحقیق اکثر ادویه چنان اند و گفت در رد کردن دلیل

الرابع أن سوق الآية لحرمة أكل أموال اليتامى للوعيد على
چهارم اینکه بتحقیق روانگی آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان ست بجهت ترسانیدن بر
أكلها بالنار الموقدة التي تطلع على أحشائهم ولا دلالة لها على
خورندگان آنها باتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان ونیست دلالت مر آیت را بر
حرمة النار أصلاً لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لأنا
حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست آله مر عذاب کردن چه تحقیق
نقول لم يرجع هذا الدليل إلى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع
ما می گوییم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل بسوی دلیلی که مذکور مے شود بعد آن ونزدیک ست که
رده وإن سلمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية
رد آنرا واگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوییم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی
على صرافتها اللاحق لها بالسم وأما النار التي تصغرت أجزاؤها و
بر صرفت حقیقت خود بجهت لاحق گردنش بزهر واما آتشی که خرد شدند اجزای او و
امتزجت بالأجزاء النباتية وتركبت تركيباً ناقصاً واندفعت
آمیزش یافتند باجزای گیاه ومرکب شدند ترکیب ناقص ودفع شد
مضرة الإحراق عنها وحدثت فيها منافع جمة فحرمتها غير مسلمة
مضرت سوزانیدن ازان آتش وپیدا شد دران آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست
وقال في رد الدليل الخامس إن الحكم بحرمة كل ما كان آلة للتعذيب
وگفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر آنچه باشد سبب برای التعذیب
عجيب عند كل أديب فإنه سلط الهواء على قوم عاد وأرسل
عجیب ست نزد هر دانا پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد وفرستاده شد
على أمة موسى جماعة الجراد وعذب قوم نوح بالماء ولا يتصور
بر امت موسی جماعت ملخ وعذاب کرده شد قوم نوح باب و متصور نمی شود

عن احدٍ ان يحكم بحرمة هذه الاشياء وقال في ردّ الدليل
از کسے حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل
السادس ان صرف المال القليل لجلب المنافع الكثيرة الخطيرة
ششم که تحقیق خرج کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ
التي عمدتها اصلاح فساد الهواء الذي له دخل عظيم في حفظ
آنکه عمدهٔ منافع اصلاح فساد هوا است که مر اورا دخلے ست عظیم در نگاه داشتن
الصحة التي يعتني بها الشرع والعقل غاية الاعتناء ليس باسراف
تندرستی که اهتمام می کنند بآن صحت شرع وعقل نهایت اهتمام کردن نیست اسراف
عند العقلاء وبعد ردّ ادلة الحرمة اقام هذا الذاهب حججا كثيرة
نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیر
على حلّه منها ان الاصل في الاشياء الاباحة عند مشائخنا
بر حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که تحقیق اصل در اشیا اباحت ست نزد مشائخ ما
الحنفية كما صرّح به اهل الثبت والتحقيق من اصحابنا قال الامام
حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل وتحقیق از یاران ما گفت امام
كمال الدين بن الهمام في الفصل الثاني من الباب الاول من المقالة
کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین ازمقاله
الثانية من التحرير والمختار ان الاصل الاباحة عند جمهور الحنفية
دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که تحقیق اصل اباحت ست نزد جمهور حنفیه
والشافعية ولقد استبعد فخر الاسلام قال لا نقول بهذا فان
و شافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گوییم باین پس تحقیق
الناس لم يتركوا سدى في شيء من الزمان وانما هذا بناء على زمن
مردمان گذاشته نشدند مهمل در چیزی از زمانه وجزین نیست که این مبنی ست بر زمانه

قوله اي الذاهب الى الاباحة [illegible] اي كون الاباحة اصلاً في الاشياء [illegible] اي بكون الاباحة اصلاً في الوضع ١٢ تفسير احمدي [illegible] كان الاباحة اصلاً لما كانوا مهملين [illegible] ١٢ تفسير احمدي [illegible] اي كون البيع اصلاً والحرمة ناهي [illegible] على زمان الفترة [illegible] عليهما السلام [illegible] فانه كان الاباحة اصلاً [illegible] عليه السلام [illegible] الاشياء الاباحة [illegible] مباحا ١٢ تفسير احمدي

الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم يبق الاعتماد و
فترت بجهت اختلاف شریعتها و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و
الوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم العقاب
استواری برچیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنی عقاب نکردن
على الاتيان بما لم يوجد له محرم ولا مبيح وحاصله تقييده ذلك
برآوردن بآنچه یافته نشد مراو را حرام کننده ونه مباح کننده وحاصلش مقید کردن وی است آن اباحت را
بزمان عدم الوثوق انتهى وهكذا نقل السيد احمد بن محمد
بوقت عدم اعتماد آخر شد وهمچنان نقل کرد سید احمد بن محمد
الحموي في شرح الاشباه والنظائر في شرح القاعدة الاصل في الاشياء
حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا
الاباحة عن بعض تعليقات العلامة قاسم بن قطلوبغا وقال العبد
اباحت ست از بعضی تعلیقات علامه قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد
النقل ودليل هذا القول قوله تعالى خلق لكم ما في الارض جميعا
نقل و دلیل این قول قول او تعالے ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه
اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة
خبر داد خدای تعالی مارا بانکه پیدا کرد آنرا برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوه احسان
اطلاق الانتفاع فثبتت الاباحة انتهت عبارة الحموي وفي
مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در
الاشباه والنظائر نقلا عن الهداية من فصل الحداد ان الاباحة
اشباه و نظائر ست نقل از هدایه از فصل حداد بتحقیق اباحت
اصل انتهى وفي فتاوى قاضي خان في اوائل كتاب الاستحسان الاصل
اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست در ابتدای کتاب الاستحسان اصل

له نزه بيان نعمة يخاطب بها الكفار او المؤمنون او كلاهما واللام لكم للانتفاع والمعنى خلق جميع ما في الارض لانتفاعكم في دنياكم باستنفاعكم بها مصالح ابدانكم وفي دينكم بالاستدلال والاعتبار والتعرف لما يلائمها من لذات الآخرة و آلامها كذا قاله البيضاوي وفي الاية دليل على كون الاباحة اصلا في الاشياء صرح به صاحب المدارك حيث قال وقد استدل الكرخي وابو بكر الرازي والمعتزلة بقوله تعالى خلق لكم على ان الاشياء التي يصح ان ينتفع بها خلقت مباحة في الاصل ١٢ تفسير احمدي

له حداد بالكسر سوگ داشتن زن بر شوهر جامهای سوگ جامهٔ سوگ کذا في الصراح وفي الهداية الحداد ان تترك الطيب والزينة والكحل والدهن المطيب وغير المطيب الا من عذر ١٢

فِي الْاَشْيَاءِ الْاِبَاحَةُ انْتَهٰى فَبِنَاءً عَلٰى هٰذَا يَحِلُّ جَذْبُ دُخَانِ التَّنْبَاكِ
در اشیا اباحت ست آخر شد پس بنابرین حلال میشود کشیدن دخان تنباکو
وَمِنْهَا اَنَّهٗ دَوَاءٌ لِاَكْثَرِ الْاَمْرَاضِ اللَّاحِقَةِ لِعَامَّةِ اَهْلِ هٰذِهِ الْبِلَادِ وَلِاِصْلَاحِ
وبعضی ازانها اینکه تحقیق دخان دواست برای اکثر بیماریها که لاحق می شوند برای اکثر ساکنان این شهرها و برای اصلاح
فَسَادِ الْهَوَاءِ دَخْلٌ عَظِيمٌ فِي حِفْظِ صِحَّةِ الْاَجْسَادِ فَيَجُوزُ تَنَاوُلُهٗ وَيُبَاحُ
فساد هوارا دخلی ست بزرگ در نگاه داشتن صحت بدنها پس جائز ست خوردن او و مباح ست
اِسْتِعْمَالُهٗ وَمِنْهَا اَنَّ سَبَبَ الْحُرْمَةِ فِي النَّبَاتَاتِ اِمَّا السُّمِّيَّةُ وَاِمَّا السُّكْرُ
استعمال او وبعضی ازانها اینکه تحقیق سبب حرمت در گیاهها یا زهر ست و یا سکر
وَاِمَّا الْاِفْتَارُ وَالْكُلُّ مَفْقُودٌ فِيهِ كَمَا ظَهَرَ مِمَّا مَرَّ فَيَكُونُ مُبَاحًا وَ
و یا سست کردن و همه گم هستند در دخان چنانکه ظاهر شد ازانچه گذشت پس می باشد مباح و
مِنْهَا اَنَّهٗ مِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ فِي الْفِقْهِ اَنَّ عُمُومَ الْبَلْوٰى
بعضی ازانها آنست که از قواعد مقرره مشهوره در فقه ست که تحقیق عموم بلوی
مِنْ اَسْبَابِ التَّخْفِيفِ لِمَا قَالَ صَاحِبُ الْاَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي بَيَانِ
از اسباب تخفیف ست برای آنچه گفت صاحب الاشباه و نظائر دربیان
اَسْبَابِ التَّخْفِيفِ السَّادِسُ الْعُسْرُ وَعُمُومُ الْبَلْوٰى كَالصَّلٰوةِ مَعَ
اسباب تخفیف ششم دشواری ست و عموم بلوی مانند نماز با
النَّجَاسَةِ الْمَعْفُوِّ عَنْهَا كَمَا دُوْنَ رُبْعِ الثَّوْبِ مِنَ الْخَفِيفَةِ وَقَدْرِ
نجاست که عفو کرده شد ازان مانند کمتر از چارم جامه از نجاست خفیفه و اندازه
الدِّرْهَمِ مِنَ الْمُغَلَّظَةِ وَدَمِ الْبَرَاغِيثِ وَالْبَقِّ فِي الثَّوْبِ وَاِنْ كَثُرَ وَبَوْلٍ
یک درهم از نجاست غلیظه و خون برغوثها و پشه در جامه اگرچه بیشتر باشد و بول
تَرَشَّشَ عَلَى الثَّوْبِ قَدْرَ رُؤُوسِ الْاِبَرِ وَطِينِ الشَّوَارِعِ وَبَوْلِ سِنَّوْرٍ
که پاشیده شود بر جامه بقدر سرهای سوزن و گل راه و بول گربه

[illegible]

غير اواني الماء وعليه الفتوى وغبار السرقين وقليل الدخان
سوای ظروف آب و بهمین ست فتوے و غبار سرگین و اندکے دود
النجس انتهى ولما صار في جذب دخان التنباك عموم البلوى
ناپاک تمام شد و هرگاه شد در کشیدن دخان تنباکو عموم بلوے
لزم التخفيف والفتوى على اباحته واما المحققون القائلون
لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت او و اما محققون که قائل اند
بكراهته تنزيها فهم ايضا تشبثوا بالروايات الفقهية مثل
بکراهت تنزیہی دخان پس آنان نیز دلیل گرفتند بروایتهاے فقهی مانند
ما قال صاحب الدر المختار بعد ذكر رواية التحريم المنقولة
انچه گفت صاحب در مختار بعد ذکر کردن روایت حرمت که نقل کرده شد
سابقا في اثناء الدليل الاول من ادلة المحرمين قد كرهها اي
سابق در اثنای دلیل اول از ادلهٔ محرمین تحقیق مکروه کرد
التتن شيخنا العمادي في هديته الحاقا له بالثوم والبصل
تنباکو را شیخ ما عمادے در کتاب هدیه برای لاحق کردن مر او را بسیر و پیاز
بالاولى فتدبر انتهى ويدل مقابلته لرواية التحريم والحاق
بطریق اولی پس تامل کن آخر شد و دلالت می کند مقابلهٔ او برای روایت تحریم و لاحق کردن
التتن بالثوم والبصل على ان كراهته تنزيهية كما لا يخفى على
تنباکو بسیر و پیاز بر اینکه بتحقیق کراهت او تنزیهی ست چنانکه پوشیده نیست بر
اولي النهى واقاموا الادلة ايضا على كراهته منها ان نبينا الطاهر
عاقلان و قائم کردند دلائل را نیز بر کراهت او و بعضی از انها آنست که پیغمبر ما پاک
المطهر امرنا بتطهير الافواه قال صلى الله عليه وسلم طيبوا
پاک کننده حکم کرد ما را بپاک کردن دهنها فرمود صلی الله علیه وسلم پاکیزه کنید

١٤ این مبنی ست بر اینکه دود نجاست نجس ست لیکن معتمد و مختار خلاف اوست کما نص علیه الحموی فی شرح الاشباه ١٤ لاستاذنا العلام المولوی تراب علی مد الله ظله

أفواهكم فإن أفواهكم طرق القرآن وفي رواية البيهقي

دهنهاے خودرا پس تحقیق دهنهای شما راههاے قرآن ست و در روایت بیهقی ست

طيبوا أفواهكم بالسواك فإنها طرق القرآن كذا ذكره الشيخ

پاکیزه کنید دهنهاے خودرا بسواک پس تحقیق دهنها راههای قرآن ست همچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السيوطي في الجامع الصغير ونهى أكل الفوم والبصل النيئ

سیوطی در جامع صغیر و منع فرمود خورنده سیر و پیاز خام را

عن تقرب مسجده وحرم العسل على نفسه لما أخبرته الأزواج

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کردن آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه که خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطاهرات أنه يوجد من فيك ريح المغافير كما ذكره المفسرون

مطهرات اینکه یافته می شود از دهن شما بوے صمغها چنانکه ذکر کردند آنرا مفسرون

مفصلا في شأن نزول كريمة يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله

مفصل در شان نزول آیت کریمه ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده است

لك وعامة جاذبيه يوجد من أفواههم في أكثر الأوقات رائحة

مر ترا و اکثر کشنده دخان یافته میشود از دهنهاے اوشان در بیشتر اوقات بوے

كريهة فيكون مكروها ومنها أن المشتغلين بجذبه يخرج

بد پس می باشد مکروه و دوم بعضی از انها اینکه بتحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان بیرون می آید

الدخان من أنوفهم وأفواههم وفيه تشبيه بأهل النار وبالذين

دخان از بینی های اوشان و دهنهای اوشان و درین تشبیه ست به دوزخیان و به کسانی که

يهلكون في آخر الزمان من الأشرار لما جاء في حديث أنه يكون

هلاک شوند در آخر زمانه از بدها بنابر آنچه آمده است در حدیث که بتحقیق باشد

في آخر الزمان دخان يملأ الأرض يقيم على الناس أربعين يوما

در آخر زمانه دود که پر کند زمین را برپا کند بر مردمان چهل روز

[illegible]

[illegible]

اَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيْبُهُ كَهَيْأَةِ الزُّكَامِ وَاَمَّا الْكَافِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَنْخِرَيْهِ وَ
اما مومن پس میرسد اورا مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او
اُذُنَيْهِ وَعَيْنَيْهِ وَالتَّشَبُّهُ بِاَهْلِ النَّارِ وَالْكُفَّارِ مَكْرُوْهٌ فِي الْحَمَّادِيَّةِ
وهر دو گوش او و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل
مِنَ الصَّيْرَفِيِّ ذُكِرَ فِي السِّيَرِ الْكَبِيْرِ لَا بَأْسَ لِلرَّجُلِ اَنْ يَحْلِقَ وَسَطَ
از صیرفی ذکر کرده شد در سیر کبیر باکی نیست برای مرد اینکه تراشد میانه
رَأْسِهِ وَيُرْسِلَ شَعْرَهُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَفْتِلَهُ فَاِنْ فَتَلَهُ فَهُوَ مَكْرُوْهٌ لِاَنَّهُ
سر خود را و فرو هشته کند موی خود را بدون تافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه بتحقیق
يَصِيْرُ مُشَبَّهًا بِالْكَفَرَةِ اِنْتَهٰى وَقَدْ كَرِهَ جَمْعٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ التَّخَتُّمَ بِالْحَدِيْدِ
میگردد مشابه بکفار آخر شد وبتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری با آهن
وَالنُّحَاسِ لِمَا ثَبَتَ فِي الْحَدِيْثِ اَنَّهُمَا حِلْيَةُ اَهْلِ النَّارِ فَيَكُوْنُ جَذْبُ
و مس بنابر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان است پس باشد کشیدن
دُخَانِ التُّنْبَاكِ مَكْرُوْهًا وَمِنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ
دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود
يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِيْنَ وَيَقُوْلُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَلَمَّا كَانَ
که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش و هرگاه بود که
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِيْنَ لِاَثَرِ النَّارِ اَيِ الْحَرَارَةِ
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی
فَهٰذَا الدُّخَانُ لِاخْتِلَاطِهِ بِالْاَجْزَاءِ النَّارِيَّةِ حَقِيْقَةً اَوْلٰى بِالْكَرَاهَةِ
پس این دخان بجهت آمیزش او باجزای آتش حقیقة سزاوار است بکراهت
وَلَمَّا كَانَتْ اَدِلَّةُ الْحُرْمَةِ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَاَدِلَّةُ الْحِلِّ اَيْضًا لَا يَخْلُو
وهرگاه بود و دلیلهای حرمت نه بچیزی و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

ف
متحرک میونین
ابتاما مخلد
و دفع البلغم
ایضا سوراخ
بینی ۱۲ منه

عن شيء وكانت دلة الكراهة واضحة ظاهرة حتى يصادمها شيء من
از مطلق چیز بود دلایل کراهت روشن آشکارا دفع می کرد آنها را چیزی از
قواعد الملة الحنيفية الطاهرة مالت مشايخنا اليها والعلم الحقيقي
قاعده های دین حنیفی پاک رغبت کردند مشایخ ما بسوی کراهت علم حقیقی
عند الله تبارك وتعالى هذا تمام الكلام في جذب دخان التنباك
نزد خدای تبارک و تعالی است این آخر کلام در کشیدن دخان تنباکو
ذكرناه في غاية الايجاز مع بيان الاختلافات الواقعة فيه من
ذکر کردیم او را در نهایت اختصار با بیان کردن اختلافهای که واقع اند درآن از
الحرمة والكراهة والجواز واما الحكم بضرب حد شرب الخمر
حرمت و کراهت و اباحت و اما حکم بزدن حد نوشیدن شراب
على جاذبي دخان التنباك فتعد ظاهر لا يصدر الا من السفاك
بر کشندگان دخان تنباکو پس ظلمی است ظاهر صادر نمی شود مگر از خونریز
ومردود بوجهين وجيهين الاول انه ليس في دخانه شائبة من
و مردود است بدو وجه لطیف وجه اول آنکه بتحقیق نیست در دخانش بوی از
الافتار فضلا عن الاسكار فلم يستحق جاذبه حد الخمر والثاني انه
سست کردن زیاده از مست کردن پس سزاوار نیست کشنده دخان حد شراب را و وجه دوم آنکه
لو فرض كونه مسكرا فليس شرب كل مسكر موجبا للحد قال في خزانة
بتحقیق اگر فرض کرده شود بودن دخان مست کننده پس نیست نوشیدن هر مسکر واجب کننده مر حد را گفت در خزانة
الروايات ناقلا عن السراجية لو سكر من نبيذ العسل ونحو ذلك
الروایات در حالیکه ناقل است از فتاوی سراجیه اگر مست شد از نبیذ شهد و مانند آن
او من البنج لم يحد انتهى بل ما يكون بحيث لا يعرف شاربه شيئا
یا از بنگ حد کرده نشود آخر شد بلکه آنچه باشد بحیثیتی که نشناسد نوشنده او چیزی را

قوله الحنفية [illegible] والاجوبة [illegible] [illegible] ١٢

حتى الأرض من السماء وهذا عند أبي حنيفة رح أو يهذي وهذا عند
تا آنکه زمین را از آسمان واین نزد ابی حنیفه رح ست یا سخن بیهوده گوید واین نزد
صاحبيه كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الروايات نقلا عن
هردو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه هست و در خزانة الروایات هست درحالیکه نقل شده از
الغياثية قال أبو حنيفة رحمه الله السكر الذي يوجب الحد
فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله سکری که موجب می شود حد را
ما لا يعرف الأرض من السماء والفرو من القباء والذكر من الأنثى
آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان و پوستین از قبا و نر از ماده
وعن أبي يوسف رحمه الله حده أن لا يستطيع على قراءة قل يا أيها
و از ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها
الكافرون انتهى وكذا في عامة كتب الفقه وأما الحكم بكفر مستحل
الکافرون آخر شد و چنانست در بیشتر کتابهای فقه و اما حکم بکفر حلال داننده
دخان التنباك فجرءة عظيمة يجب عنها الكف والإمساك لأنه
دود تنباکو پس جرأت ست بزرگ واجب ست از ان باز ایستادن و سکوت کردن چرا که بتحقیق
لا يدل على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز أن
دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست
يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحله لعدم وجود
بودن وے مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند آنرا بجهت نبودن
المحرم وإن سلم أنه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم أنه
محرم و اگر تسلیم کرده شود آنکه بتحقیق او نیست مباح پس می باشد مکروه و معلوم ست اینکه بتحقیق
لا يكفر مستحل المكروه وإن سلم أنه حرام فلا نسلم أنه مما
کافر نمیشود حلال داننده مکروه و اگر تسلیم کرده شود که البته او حرام ست پس تسلیم نمی کنیم که بتحقیق او از آنان ست

ل بگو ای کافران بدانکه گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجا آریم چون پیغام ایشان بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آمد ۱۲ تفسیر حسینی

م امسکت عن الکلام ای ساکت ۱۲ ص

ع ابو حنیفه کنیته نعمان بن ثابت کوفی ابو الامام الاعظم رحمه الله تعالی ۱۲

یعنی امام ابو یوسف و امام محمد ۱۲

يكفر مستحله بوجوه كثيرة نذكرها هنا نبذا منها فمنها أن الكفر

كافر شود حلال دانندهٔ او بوجوه كثيره ذكر مى كنيم اينجا اندكى را از انها پس بعضى از انها اينكه تحقيق كفر

لا يكون إلا باستحلال حرام مقطوع به أو مجمع عليه بعد أن كان

نمى باشد مگر بحلال دانستن حرام كه يقينى باشد حرمت او يا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اينكه باشد

حراما لعينه لا مختلف فيه منهم كما هو مذكور في الكتب الفقهية

حرام لعينه نه حرامى كه اختلاف باشد دران چنانكه او مذكور است در كتابهاى فقه

قال في خزانة الروايات في باب الارتداد وكلمات الكفر ناقلا عن

گفت در خزانة الروايت در باب ارتداد و كلمات كفر در حاليكه نقل كننده است

الخلاصة لو قال لحرام هذا حلال إن قال لترويج السلعة أو بحكم

خلاصه اگر گفت مر حرام را اين حلال است اگر گفت براى رواج دادن متاع يا بحكم

الجهل وفي الاعتقاد بخلاف هذا لا يكفر هذا إذا كان حراما لعينه

جهالت و مال آنكه در اعتقاد خلاف اين است كافر نمى شود اين كفر وقتى است كه باشد حرام لعينه

وهو يعتقده حلالا حتى يكون كفرا أما إذا كان حراما لغيره فلا وفيما

و او اعتقاد مى كند او را حلال تا اينكه باشد كفر اما وقتيكه باشد حرام لغيره پس نه و در صورتى

إذا كان حراما لعينه إنما يكفر إذا ثبت الحرمة بدليل مقطوع أما

كه باشد حرام لعينه جز اين نيست كه كافر مى شود چون ثابت شود حرمت بدليل يقينى اما

إذا ثبت بأخبار الآحاد وما كان حراما لغيره كمال الغير فلا بالإجماع

چون ثابت شود حرمت بخبرهاى آحاد و آنچه باشد حرام لغيره مانند مال غير پس كافر نيست بالاتفاق

انتهى وقال في الحمادية في أواخر كتاب السير من اعتقد قدم العالم أو

آخر شد و گفت در فتاوى حمادى در آخر كتاب سير هر كه اعتقاد كرد قدم عالم را يا

حدوث الصانع أو نفي ما ثبت للقديم بالإجماع ككونه عالما

حدوث خدا را يا نفى آنچه ثابت شده براى ذات قديم يعنى خداى تعالى بالاتفاق مانند بودن عالم

أو قادرًا أو أثبت ما لمنفي عنه بالإجماع كاللون أو أثبت له الاتصال
یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ یا ثابت کرد برای خدا اتصال
والانفصال أو جحد جواز بعثة الرسل أو أنكر نبوة نبي أو كذبه
وانفصال را یا انکار کرد جواز نبوت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را
أو جحد آية مجمعًا عليها إلى أن قال أو استحل محرمًا بالإجماع أو
یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع یا
حرم حلالًا بالإجماع أو نفى وجوبًا مجمعًا على وجوبه للنص و
حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده است بر وجوب او بآیت و
يعرف الخاص والعام كالصلوة والزكوة يكفر انتهى مختصرًا
بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار
وأيضًا فيها منقولًا عن الحاوي سئل عمن يزعم في الحيوان
و نیز در فتاوی حمادی ست منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان
سوى بني آدم لا حشر له لا يكفر لمكان الاختلاف وإن زعم
جز آدمیان نیست حشر مر اورا کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد
ذلك في بني آدم يكفر انتهى ولا يخفى على أحد من العقلاء
آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان
فضلًا عن الفضلاء أن دخان التنباك ليس حرامًا مقطوعًا
زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده
بحرمته ولا مجمعًا عليها فلا يكون مستحله كافرًا ومنها أن
بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض از انها اینکه بتحقیق
مستحل غير الخمر من الأشربة لا يكفر بالإجماع قال في الحمادية
حلال داننده جز شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

له ای انعقد الاجماع علی حرمته ۱۲

له ای انعقد الاجماع علی حلته ۱۲

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلًا عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ أَجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ
در کتاب مذکور درحالیکه نقل ست از نهایه و امت محمدی اتفاق کردند بر حرمت
الْخَمْرِ وَكَفَى بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهٰذِهِ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ
شراب وکافی ست اتفاق امت ازروی حجت و این حرمت ست قوی ثابت کافر می شود
مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَأَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ
حلال دانندهٔ او و خود نوشندهٔ او اتفاق کرد امت بر تکفیر حلال داننده
الْخَمْرِ وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهَى وَقَالَ فِي
شراب و اتفاق کردند بر اینکه بتحقیق حلال داننده سوای شراب کافر نمی شود آخر شد و گفت در
كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلًا عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ
کتاب حدود از فتاوی حماد درحالیکه نقل ست از کشف بزدوی کافر میشود حلال داننده
الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْرِبَةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ
شراب نه باقی اشربه پس وقتیکه نباشد حلال دانندهٔ شرابهای مست کننده
غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا أَنَّهُمْ يَحْتَاطُونَ
سوای شراب کافر پس چیست گمان تو بحلال دانندهٔ دخان تنباکو و بعضی از انها آنست که فقهاء احتیاط می کنند
فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الِاحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوا إِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ إِذَا
در تکفیر مسلمان نهایت احتیاط و برای همین گفتند که بتحقیق وجه تکفیر وقتیکه
كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْأَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهِ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ إِلَى
باشد چند در یک مسئله و وجه خلاف کفر یک پس مفتی رغبت کند بسوی
هٰذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوَى
این یک وجه چنانکه در فتاوی حمادیه و ظهیریه و غیر این هر دو ست از فتاوی
الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ إِلَى أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْقَوْلِ الَّذِي
مشهور و در حموی ست که مفتی حکم کرده شده است بسوی آنکه رغبت کند بسوی سخنی که

[illegible]

لا يوجب التكفير ولذا اختلفوا في كفر من استحل وطي امرأته الحائض

موجب نباشد تکفیر را و برای همین اختلاف کردند در کفر کسیکه حلال دانست جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في الخلاصة ناقلا عن كتاب

ولواطت با زن و صحیح عدم کفرست گفت در خلاصه درحالیکه نقل ست از کتاب

الحيض للإمام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حیض تصنیف امام سرخسی رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرأة وفي النوادر عن محمد

کافر می‌شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در کتاب نوادر ست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى وإذا كان

رحمه الله که کافر نمی‌شود در هر دو مسئله و آن صحیح ست آخر شد و وقتیکه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمة احدهما بقوله

صحیح در حلال دانستن این هر دو مسئله قبیح که حرام کرده شده است یکی از آن هر دو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فأتوا

تعالی و نزدیک مشوید بایشان تا آنکه پاک شوند و دوم آن بقول او تعالی پس بیائید

حرثكم انى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترئ العاقل

بکشت زار خویش هر روش که خواهید حکم بعدم کفر پس چگونه جرئت کند دانا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها ان الجهل

دیندار بر تکفیر حلال دانندهٔ دود تنباکو و بعضی از انها آنست که تحقیق جهل

عذر في دار الاسلام اذا كانت حجة الحرمة متخفية كما صرح

عذرست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل حرمت پوشیده چنانکه تصریح کرده است

به الحموي في شرح الفن الثالث من الاشباه والنظائر في احكام

بوی حموی در شرح فن سوم از اشباه و نظائر در احکام

خبر قول کان الصحیح ۱۲

یعنی مسئله حلال دانستن جماع زن حائض و مسئله حلال دانستن لواطت با زن ۱۲

[illegible]

النَّاسِي وَالْجَاهِلِ الْجَهْلُ عُذْرٌ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ إِذَا كَانَ دَلِيلُ
فراموش کننده و جاهل جهل عذر است در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل
الْحُرْمَةِ مُتَخَفِّيًا فَلْيُحْفَظْ انْتَهَى وَلَوْ سُلِّمَ دَلِيلُ الْحُرْمَةِ فِي دُخَانِ
حرمت پوشیده پس باید که یاد داشته شود و آخر شد پس اگر تسلیم کرده شود دلیل حرمت در دخان
التَّنْبَاكِ فَلَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهِ خَفِيًّا فَيَكُونُ هٰذَا الْجَهْلُ عُذْرًا
تنباکو پس نیست شبه در بودن آن دلیل پوشیده پس می باشد این جهالت عذر
لِلْمُسْتَحِلِّ فَلَا يَكُونُ كَافِرًا هٰذَا تَمَامُ الْكَلَامِ فِي جَوَابِ الْمَسْئَلَةِ
مر حلال داننده را پس نمی باشد کافر این تمام کلام است در جواب مسئله
الْأُولٰى وَالْعِلْمُ الْحَقِيقِيُّ عِنْدَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى **الْمَسْئَلَةُ**
نخستین و علم حقیقی نزد خداست درحالیکه با برکت ست و برتر مسئله
الثَّانِيَةُ قَدِ اشْتَهَرَ فِي هٰذِهِ الْبِلَادِ حِيلَةٌ لِجَوَازِ أَخْذِ الرِّبٰوا
دوم بتحقیق مشهور شده درین شهرها حیله برای جواز گرفتن ربوا
وَهِيَ أَنَّهُ يُعْطِي الْقَرْضَ لِلْمُسْتَقْرِضِ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ قَرْضًا حَسَنًا ثُمَّ
وآن حیله اینست که بتحقیق بدهد قرض دهنده مر قرض گیرنده را در اول حال قرض نیک باز
يُعْطِي الْمُسْتَقْرِضُ لِلْمُقْرِضِ شَيْئًا كَالْكِتَابِ وَنَحْوِهٖ عَلٰى طَرِيقِ الرِّهَانِ
بدهد قرض گیرنده مر قرض دهنده را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی
فَيَقُولُ الْمُقْرِضُ لَهُ عَيِّنْ لِي مُشَاهَرَةً عَلٰى مُحَافَظَةِ مَالِكَ الْمَرْهُونِ
پس بگوید قرض دهنده مر قرض گیرنده را مقرر کن برای من در ماهها بر نگاه داشتن مال خود گرو داشته شده
الْآنَ فَيُعَيِّنُ الْمُسْتَقْرِضُ مُشَاهَرَةً عَلَى الْمُحَافَظَةِ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَ
اکنون پس مقرر کند قرض گیرنده در ماهها بر نگاه داشتن باندازه آنچه متعارف کردند
أَهْلُ الْبَلَدِ مِنَ الرِّبٰوا فِي الْقَرْضِ بِإِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَيَزْعُمُونَ أَنَّ مِثْلَ
اهل شهر از ربوا در قرض مقابل هر صد و گمان می کنند که تحقیق مانند

[illegible]

هذا النفع طيب وحلال ويحكمون بالكفر على من منع وانكر

این نفع پاکیزه است وحلال وحکم می کنند بکفر برکسیکه منع کند وانکار کرد

هذا الاحتيال فقلت لبعضهم ان حيلتكم هذه مثل حيلة اصحاب

این حیله را پس گفتم مر بعضی از اوشان را که بتحقیق حیله شما این مانند حیله صاحبان

السبت من اليهود لاصطيادهم في اليوم المعهود فاجاب بانه

شنبه ست از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد بانکه

يحتمل ان يكون منعها مخصوصا بالنسبة الى تلك الفرقة الرذيّة

احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده

دون بالنسبة الى هذه الامة المرضية **الجواب** هذه

نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این

الحيلة مردودة بوجوه عديدة وحجج سديدة الاول ان حفظ

حیله مردودست بوجوه چند وحجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن

المرهون واجب على المرتهن ومؤن حفظه عليه لا على الراهن

مرهون ضرورست بر مرتهن وبارهای حفظ مرهون بر مرتهن ست نه بر راهن

اصلا حتى انه لو شرط للمرتهن شيئا على الحفظ لا يصح فالعجب

هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی شود پس تعجب

كل العجب عن العلماء الامجاد انهم كيف افتوا بصحة هذا العقد

همه تعجب ست از علمای بزرگ که بتحقیق اوشان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد

البين الفساد بل لم يكتفوا عليها وحكموا بكفر من منع هذا

ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بران صحت وحکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این

الاحتيال كما هو مصرح في آخر السؤال وكيف لم يدروا انه

حیله را چنانکه او مصرح ست در آخر سوال وچگونه نه دانستند که بتحقیق

عند فساد العقد لا يلتحق اشتراط الفضل الا بالعرض السابق
نزد فاسد شدن عقد لاحق نمی شود شرط زیادتی مگر بقرض سابق

ويكون وسيلة لجر المنفعة منه في الزمان اللاحق فيكون
و می باشد وسیله برای کشیدن نفع از ان قرض در زمانه لاحق پس باشد

ربوا ظاهرا والحكم باباحته كما ترى والروايات الدالة على ما
ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهای دلالت کننده بر آنچه

ادعينا كثيرة مضبوطة في الكتب المعتبرة الشهيرة ولنذكر
دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهای معتبر مشهور و باید که ذکر کنیم

ههنا نبذا منها في الفتاوى العالمكيرية في اواخر الباب الرابع
اینجا اندکے از ان روایتها در فتاوی عالمگیری ست در اواخر باب چهارم

من كتاب الرهن نقلا عن شرح الطحاوي حفظ المرهون
از کتاب رهن در حالی که نقل ست از شرح طحاوی نگاه داشتن مرهون

على المرتهن حتى ان الراهن لو شرط للمرتهن شيئا على الحفظ
بر مرتهن ست تا آنکه بتحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گروگیرنده چیزی را بر نگهداشتن

لا يصح ولا يستحق وفي القرآن خوانية نقلا عن السراجية
صحیح نمی باشد شرط و نیز او را نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانی ست در حالی که نقل ست از سراجیه

والخلاصة اذا استاجر الراهن المرتهن لحفظ الرهن لم
و خلاصه و قتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن برای حفاظت گرو جائز

يجز وفي مختصر الوقاية وعليه مئونة حفظه وفي شرح الوقاية
نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست

ولزم حفظه بنفسه وعياله وعليه مئونة حفظه ورده الى
و بر مرتهن لازم است نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن است مشقتهای حفظ مرهون و دیگر دادن به

يَدِهِ أَوْ رَدِّ جُزْءٍ مِنْهُ كَأُجْرَةِ بَيْتِ حِفْظِهِ أَوْ حَافِظِهِ وَفِي الْهِدَايَةِ

دست راهن یا رد کردن پاره از ان مرهون مانند مزد خانهٔ حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست

وَأُجْرَةُ الْبَيْتِ الَّذِي يُحْفَظُ فِيهِ الرَّهْنُ عَلَى الْمُرْتَهِنِ مِثْلُ أُجْرَةِ

ومزد خانه که نگاهداشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد

الْحَافِظِ لِأَنَّ الْإِمْسَاكَ حَقٌّ لَهُ وَالْحِفْظُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ فَيَكُونُ بَدَلُهُ

نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مر مرتهن را و حفاظت واجب ست بروی پس می باشد عوض حفظ

عَلَيْهِ انْتَهَى مُخْتَصَرًا وَفِي الْكَافِي وَمَا رَجَعَ إِلَى حِفْظِهِ فَهُوَ عَلَى الْمُرْتَهِنِ

هم بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست وانچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست

وَذَلِكَ مِثْلُ أَجْرِ الْحَافِظِ لِأَنَّ الْحِفْظَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَالْإِمْسَاكُ

وآن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن

حَقٌّ لَهُ فَيَكُونُ بَدَلُهُ عَلَيْهِ وَفِي الْفَتَاوَى الْوَلْوَالِجِيَّةِ كُلُّ مَا كَانَ

حق ست مر او را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هر انچه باشد

لِحِفْظِهِ أَوْ لِرَدِّهِ إِلَى يَدِ الرَّاهِنِ مَؤُنَةٌ فَهِيَ عَلَى الْمُرْتَهِنِ نَحْوُ أُجْرَةِ

برای حفظ مرهون یا برای رد کردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد

الْحَافِظِ وَأُجْرَةِ الْمَسْكَنِ الَّذِي يَحْفَظُ الرَّاهِنُ فِيهِ الثَّانِي أَنَّهُ

نگاهبان و مزد خانه که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق

قَالَ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي أَوَائِلِ النَّوْعِ الْأَوَّلِ الْقَاعِدَةُ

گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعده

الثَّانِيَةُ الْأُمُورُ بِمَقَاصِدِهَا أَيْ نِيَّاتِهَا كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ التَّفْرِيعَاتُ

دوم عملها متعلق اند بمقصد ها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند بران تفریعهائی

الَّتِي فَرَّعَهَا عَلَى هَذِهِ الْقَاعِدَةِ مِنْهَا مَا ذَكَرْنَا نَاقِلًا عَنْ فَتَاوَى

که تفریع کرده ست بدین قاعده بعضی ازان تفریعات انچه ذکر کرده ایم حالیکه ناقل ست از

قاضي خان ان بيع العصير ممن يتخذه خمرا ان قصد به التجارة

قاضی خان تحقیق فروختن افشرده انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر اراده کرد بوی سوداگری را

فلا يحرم وان قصد به التخمير حرم انتهى فبناء على هذه القاعدة

پس حرام نمی شود واگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نقول تعيين المشاهرة بعد القرض بقدر ما تعارف اهل البلد

می گوئیم که مقرر کردن درماهه بعد قرض باندازه آنچه شناخته اند آنرا اهل شهر

من الربوا في القرض بازاء كل مائة وكون المرهون مما ليس في

از ربوا در قرض مقابل هر صد وبودن گرو از آنچه نیست در

حفظه مؤنة اصلا مثل الكتاب كما وقع في السوال او كانت له

نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد برای او

مؤنة فتعيينها لا بمقدار مؤنة الحفظ بل بقدر ما تعارف اهل

بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر آنچه شناخته اند آنرا اهل

البلد في ربوا القرض برهان باهر عند كل ماهر على ان المقصود ههنا

شهر در ربو قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه تحقیق مقصود اینجا

تعيين المنفعة على القرض وان ذكر في الظاهر بلفظ اخذ الاجرة على

مقرر کردن نفع ست بر قرض اگرچه ذکر کرده شده ست در ظاهر بلفظ گرفتن مزدور بر

حفظ المرهون فيكون ربوا محضا ويكون اخذه للمرتهن حراما

نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وسحتا الثالث انا وان سلمنا ليس ههنا حقيقة الربوا لكن لا

وحرام سوم آنکه تحقیق اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن نیست

شبهة في شبهته وهي ايضا حرام منهي عنها كاصل الربوا

شبهه در شبهه ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده ست ازان مانند اصل ربوا

فان قلت يجوز بيع العصير ممن يتخذه [illegible] بيع الامرد [illegible] القرض ان [illegible] المصنف في الامرد [illegible] فانه [illegible] ١٢ حموی [illegible] بعضهم [illegible] حرام [illegible] المرتهن في [illegible] الحرام ١٢

كما هو مصرح في جميع كتب الفقه الرابع أن الاحتيال لجر النفع

چنانکه او تصریح کرده شده است در همه کتب فقه چهارم آنکه بتحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع

بالقرض واقتطاع مال مسلم بحيث لا يشترط الفضل في الظاهر على

بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر

القرض لكن يجعل العقد بأن يضطر المستقرض في إعطاء الفضل

قرض لیکن گردانیده شود عقد باینکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

للمقرض ويكون لازما عليه أيضا منهي عنه ولذا منعوا بيع

مر قرض دهنده او باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده است ازان و برای همان منع کردند بیع

العينة الذي هو حيلة قوية لجلب المنفعة بالقرض ولا

عینه را آنکه او حیله ایست قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد

يرده ظواهر القواعد الفقهية بخلاف الحيلة التي اخترعوها

نمی کند آنرا ظواهر قاعدهای فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند آنرا

فإنها مردودة بالروايات الظاهرة والقواعد المتعارفة فهم

پس البته آن حیله مردود است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس اوشان

إذا منعوا بيع العينة فهم لهذه الحيلة السخيفة أمنع والروايات

وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس اوشان برای این حیله سست مانع تراند و روایتهای

الدالة على كون بيع العينة منهيا عنه كثيرة منها ما ذكر في

دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده ازان بسیار اند بعضی ازانها آنچه ذکر کرده شده در

الكافي في باب الكفالة وتفسير المسئلة أن المكفول عنه

کافی در باب کفالة و تفسیر مسئله آنست که بتحقیق مکفول عنه

أمر الكفيل ببيع العينة هو مكروه لما فيه من الإعراض عن

حکم کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنابرانچه درین بیع روگردانی کردن است از

عینه بالکسر وام کردن و وام دهنده را نفعی باشد و بهای بیشی بقال اعتان الرجل اذا اشتری الشیء بنسیئة کذا فی منتهی الارب والصحاح وفی خلاصة الحواشی شرح الهدایة نقلا عن المغرب العینة بفتح العین وسکون المثناة التحتانیة والنون بمعنی النسیئة ۱۲

یعنی کسیکه ضامن شد [illegible] کرده نشد از [illegible] ۱۲ بیمن است مختار امام محمد رح فانه قال هذا البیع فی قلبی کامثال الجبال ای این بیع در دل من مانند مثال کوهها است یعنی این بیع بسیار بد است ۱۲

مَبَرَّةُ الْاِقْرَاضِ وَقِيْلَ اِيَّاكَ وَالْعِيْنَةَ فَاِنَّهَا الْغِيْنَةُ وَهُوَ مُخْتَرَعٌ
نیکوئی • قرض دادن وگفته شده پرہیز کن از عینه پس تحقیق آن معونت وآن بیع اختراع کرده ش
اَكَلَةُ الرِّبٰوا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِيْنَةِ وَاتَّبَعْتُمْ
خورندگان ربوا است وفرمود علیه السلام چون باہم معامله بیع کنید به بیع عینه • پیروی کنید
اَذْنَابَ الْبَقَرِ ذَلَلْتُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ عَدُوُّكُمْ وَالْمُرَادُ بِالْعِيْنَةِ اَنْ يَاْ
دمہاے گاو را خوار شوید وظاہر شود بر شما دشمن شما ومراد بعینه آنکه بیاید
الْمُحْتَاجُ اِلٰى اَحَدٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ فَلَا يَرْغَبُ الْمُقْرِضُ
محتاج بسوی کسے در حالیکه قرض می طلبد محتاج از آن کس ده درہم را پس خواہش نمی کند قرض د
فِي الْاِقْرَاضِ طَمَعًا فِيْ اِصَابَةِ الْفَضْلِ الَّذِيْ لَا يَنَالُهٗ بِالْقَرْضِ فَيَقُوْلُ
در قرض دادن بجہت طمع کردن دریافتن زیادتے که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید م
لٰكِنْ اَبِيْعُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَقِيْمَتُهٗ عَشَرَةٌ بِاثْنَيْ عَشَرَ اِلٰى اَجَلٍ لِتَبِيْعَهٗ
مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را وقیمت آن ده درہم است به دوازده درہم بسوی مدت تا بفروشی آن را
فِي السُّوْقِ بِعَشَرَةٍ فَيَحْصُلُ لَهٗ رِبْحُ دِرْهَمَيْنِ وَمِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي
در بازار به ده پس حاصل شود مرمقرض را فائده دو درہم وبعضی از آنہا آنچه مذکور است در
الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ اِخْتَلَفَ الْمَشَائِخُ فِيْ تَفْسِيْرِ الْعِيْنَةِ الَّتِيْ
فتاوے عالمگیرے اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه
وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا فَذَكَرَ وَجْهَيْنِ اَحَدُهُمَا مَا مَرَّ وَالثَّانِيْ يُقَارِبُهٗ
وارد شد منع از آن پس ذکر کرد دو وجه را یکے از آن ہر دو آنچه گذشت ودوم قریب است
اَلْخَامِسُ اَنَّ الْمَنَافِعَ الَّتِيْ تَحْصُلُ لِلْمُقْرِضِ لِاَجْلِ الْقَرْضِ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِ
پنجم اینکه تحقیق نفعہائی که حاصل می شود مرقرض دہنده را بجہت قرض از قرض گیرنده
الَّذِيْ لَا يَكُوْنُ قَرِيْبَهٗ وَلَا صَدِيْقَهٗ وَلَا يَكُوْنُ الْمُسْتَقْرِضُ مَعْرُوْفًا
که نباشد قریب مقرض ونه یار او ونه باشد قرض دہنده مشہور

قوله [illegible] بالحرمت [illegible] ۱۲

بِالْجُودِ وَالسَّخَاءِ لَا تَحِلُّ لِلْمُقْرِضِ وَتَكُونُ خَبِيثَةً وَإِنْ لَمْ يُشْتَرَطْ
به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد
وَقْتَ الْقَرْضِ وَكَوْنُ أُجْرَةِ حِفْظِ الرُّهُونِ مَنْفَعَةً لِأَجْلِ الْقَرْضِ
وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض
ظَاهِرٌ لَا سُتْرَةَ فِيهِ فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ نَقْلًا عَنِ الْمُحِيطِ
ظاهر ست نیست پوشیدگی دران در فتاوی عالمگیری ست درحالیکه نقل ست از محیط
إِذَا كَانَ الْمُسْتَقْرِضُ لَا يَدْعُو الْمُقْرِضَ أَوْ كَانَ يَدْعُوهُ قَبْلَهُ فِي
به چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض را پیش از
كُلِّ عِشْرِينَ يَوْمًا وَبَعْدَ الْإِقْرَاضِ جَعَلَ يَدْعُوهُ فِي كُلِّ عَشَرَةِ أَيَّامٍ
هر بست روز یک روز و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز
أَوْ زَادَ فِي الْمُبَاحَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ وَيَكُونُ خَبِيثًا السَّادِسُ أَنَّ
یا زیاده کرد در مباحها پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق
جَوَازَ الْحِيلَةِ مَشْرُوطٌ بِمَا إِذَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَى الضَّرَرِ بِأَحَدٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ
جائز شدن حیله مشروط ست بآنچه وقتیکه نرساند بسوی ضرر بکسی چنانکه آن مصرح ست
فِي أَوَائِلِ الْفَنِّ الْخَامِسِ مِنَ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ وَبِهٰذِهِ الْحِيلَةِ يَأْخُذُ
در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله می گیرد
الْمُرْتَهِنُ مَالَ مُسْلِمٍ مُحْتَاجٍ بِوَجْهٍ لَا يُجَوِّزُهُ الشَّرْعُ فَفِيهَا ضَرَرٌ ظَاهِرٌ
مرتهن مال مسلمان محتاج را بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضرر ست ظاهر
بِالْمُسْتَقْرِضِ وَالضَّرَرُ يُزَالُ كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ
به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر
فِي النَّوْعِ الْأَوَّلِ فِي الْقَاعِدَةِ الْخَامِسَةِ فَيَكُونُ هٰذِهِ الْحِيلَةُ
در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

انّ نفع تعوذ ان
قال هذا كله اذا لم يؤد الى
الضرر باحد ۱۲ اشباه
بدانکه اصل این
قاعده قول آن حضرت
صلی الله علیه وسلم ست
لا ضرر ولا ضرار فی
الاسلام روایت کرد
ابن ماجه امام مالک در موطا
از عمرو بن یحیی عن ابیه
مرسلا و حاکم در مستدرک
و بیهقی و دارقطنی از ابی
سعید خدری و ابن ماجه از
ابن عباس و عباده بن
صامت رضی الله عنهم
یعنی نیست ضرر
رساندن در اسلام ای
مسلمان را باید که ازین
اجتناب کند و احتمال
کرده شود در تفسیر ضرر و
بعضی گویند ضرر [illegible]
[illegible]
فائده [illegible]

وَاجِبَةَ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ اَلسَّابِعُ سَلَّمْنَا اَنَّ هٰذِهِ
واجب الدفع بجهت حیله گرفتن او برای حاصل کردن نفع هفتم آنکه تسلیم کردیم که تحقیق این
اَلْحِيلَةَ تُجَوِّزُ اَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْاَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ
حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن آنچه نقل کردیم از دلیلهای روشن
اَلْقَوِيَّةِ يُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُوْرَةِ الْمَذْكُوْرَةِ فِيْ
مستحکم حرام میکند آنرا و از جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در
كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْاُصُوْلِ اَنَّهُ اِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيْلُ الْمُبِيْحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ
کتابهای فقه و اصول است که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده
الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ اَلثَّامِنُ اَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا اَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلٰى حِفْظِ الْمَرْهُوْنِ
محرم بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاه که گرفت درماهه را بر نگاهداشتن گرو
الَّذِيْ لَيْسَ فِيْ حِفْظِهِ مَؤُنَةٌ اَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ
آنکه نیست در حفاظت او بار برگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت بوی
وَالْاِنْتِفَاعُ بِهِ بِوَجْهٍ مِّنَ الْوُجُوْهِ لَا يَجُوْزُ فِي الْفَتَاوَى النَّاطِقِيِّ وَ
و نفع گرفتن بوی بوجهی از وجوه جائز نیست در فتاوی ناطقی ست و
غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُؤَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ
جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده نمی شود و استعمال کرده نمی شود و نه نفع گرفته شود
بِهِ بِوَجْهٍ مِّنَ الْوُجُوْهِ وَلْيُعْلَمْ اَنَّا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِيْ رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ
بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن این حیله
عَلٰى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلٰى طَرِيْقِ الرَّهْنِ وَاَعْرَضْنَا
بر بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و روگردانی کردیم
عَنْ كَوْنِهِ عِنْدَهُ عَلٰى سَبِيْلِ الْوَدِيْعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمِلَةً وَاَخْذُ
از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل و گرفتن

[illegible]

الاجرة عليها جائزة بوجهين الاول ان كون المال عند المقرض

مزد برامانت جائزست بدو وجه اول آنکه بتحقیق بودن مال نزد قرض دهنده

على طريق الرهن مصرح في الاستفتاء والثاني ان الوجوه المذكورة

بر طور گرو مصرح ست در استفتاء و دوم آنکه بتحقیق وجوه مذکور

ما خلا الاول والآخر منتهضة على بطلانها على تقدير الايداع

سوای وجه اول و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

ايضا كما لا يخفى على الناظرين وما كتبتم من مناظرتكم ببعضهم

نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان وانچه نوشتید از مناظرهٔ شما ببعض اوشان

والزامكم عليه بان هذه الحيلة في حل الربوا كحيلة اليهود

والزام شما بروے بآنکه بتحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیلهٔ یهود

للطرود للاصطياد في اليوم المعهود واضطراره في الجواب الى

مردودست برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

ادعاء تخصيص حرمة الحيلة بالنسبة اليهم دون هذه الامة

دعوی کردن تخصیص حرمت حیله به نسبت بسوی یهود نه این امت

المرحومة فهذا الالزام نور من انوار مشكوة النبوة طلع على

مرحوم پس این الزام نورست از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده بر

قلبكم لاجل وثاقة علاقة النبوة ولكم فيها اسوة حسنة

دل شما بجهت استواری علاقهٔ نبوت و مر شمارا درین الزام پیروی نیک ست

بمن تشرف منصب احتساب سيدنا وامامنا عمر بن الخطاب

بکسی که متشرف شد عهدهٔ احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب را

لما روينا في صحيح البخاري عن طاؤس انه سمع ابن عباس رضي

بنا برانچه روایت کردهٔ شدیم در صحیح بخاری از طاؤس بتحقیق شنید طاؤس ابن عباس رضی

له متعلق بقوله بنا ۱۲ منه

وهو ان یعقد المرهون للبیع علی المرتهن ۱۲

سه ای الوجه الثامن ۱۲

ای دوز شنیده ۱۲

ه خبر لقوله وما کتبتم ۱۲

ع مشکوة روزن در دیوار که بنابت او بجانب راه ندارد و مانیز طاق ۱۲

اللّٰهُ عَنْهُمَا يَقُوْلُ بَلَغَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ اَنَّ فُلَانًا بَاعَ خَمْرًا فَقَالَ
اللہ عنہما کہ میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را کہ تحقیق فلان فروخت شراب پس گفت
قَاتَلَ اللّٰهُ فُلَانًا اَلَمْ يَعْلَمْ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
لعنت کند خدا فلان را آیا ندانست کہ تحقیق پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ واٰلہ وسلم
قَالَ قَاتَلَ اللّٰهُ الْيَهُوْدَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُوْمُ فَجَمَلُوْهَا فَبَاعُوْهَا
فرمود لعنت کند خدا یہود را حرام کردہ شد براوشان شحم ہا پس بر داشتند آنہا را پس فروختند آنہا را
اِنْتَهٰى فَافْهَمُوْا وَاقْبَلُوْا هٰذِهِ الْبِشَارَةَ فَاِنَّ الْعَاقِلَ تَكْفِيْهِ الْاِشَارَةُ
آخر شد پس بفہمید و قبول کنید این مژدہ را پس تحقیق دانا کفایت می کند او را اشارہ

هٰذِهٖ صُوْرَةُ خَطِّ الْاِمَامِ الْاَجَلِّ
این صورت خط امام ست بزرگ تر

الْاَكْمَلِ مَوْلٰنَا عَبْدِ الْعَزِيْزِ قُدِّسَ سِرُّهٗ
کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سرہ

قَدْ وَقَفْنَا عَلٰى هٰذَا التَّحْرِيْرِ الْاَنِيْقِ وَالتَّقْرِيْرِ الرَّشِيْقِ فَوَجَدْنَاهُ
تحقیق آگاہ شدیم برین تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا
صَحِيْحَ الْمَبَانِيْ مُسْتَحْكَمَ الْمَعَانِيْ مُوَافِقًا لِلرِّوَايَاتِ مُطَابِقًا لِلدِّرَايَاتِ
درست الفاظ استوار معانی در حالیکہ موافق ست مر روایتہا را و مطابق مر درایتہا را
وَلَقَدْ سَعٰى صَاحِبُهٗ سَلَّمَهُ اللّٰهُ وَجَزَاهُ خَيْرًا كُلَّ مَسْعًى مُمْكِنٍ فِيْ
و ہر آئینہ تحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارد او را خدا و جزا دہاد او را نیک ہر کوشش ممکن در

[illegible] ۱۲ منہ

[illegible] عجیبہ ۱۲ منہ [illegible] ای حسن تعبیر و لطیفہ ۱۲ منہ [illegible] ۱۲ منہ

جوابِ هاتَيْنِ المسئلتَيْنِ جعلهُ اللهُ قريرَ العينَيْنِ في الدارَيْنِ

جواب این دو مسئله بگرداند او را خدا خنک چشم در هر دو سرا

وهو مالكُ النشأتَيْنِ

و او خدا مالک هر دو پیدایش است یعنی دنیا و آخره

هذهٖ صورةُ خطِّ الامامِ المكرّمِ المعظّمِ

این صورت خط امام است مکرم معظم

مولٰنا شاه رفيع الدين قدّس سرّهٗ

مولانا شاه رفیع الدین قدس سره

اطّلعتُ على هذا المرقوم بجميع ما فيه فاستحسنتُ غايةَ الاستحسان

خبردار شدم برین نوشته همه آنچه دران است پس نیکو شمردم نهایت استحسان

ما نثر بانيه من جواهر لآليه في مبانيه ومعانيه وشكرتُ

آنچه پراگنده کرد بناکننده او از جواهر مرواریدهای او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللهَ سبحانه على حسن توفيقه لهذا الولد في توفّي مقاصده

خدای سبحانه را بر خوبی توفیق او برای این فرزند در تمام گرفتن مقاصد او

ومجاريه وسألتُه ان يهب له من خزائن فيضه فوق امانيه

و مجاری او و سوال کردم خدا را از اینکه ببخشد خدا مر او را از خزینه های فیض خود بالای امیدهای او

سؤال خوردن افیون وجمله سمیات چه حکم دارد ودرصورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال دانسته بخورد چه حکم دارد **جواب** چهار چیزست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات وخوردن آن آنگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد وچون از حکم سمیت برآید وباصلاح آراسته شود ووزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات وآن چیزها هستند که عقل را زائل میکنند وحس وشهوت وغضب راکه تابع حس اند برهم میکنند پس این چیزها حرام مطلق اند پیش حنفیه سوای خمر دیگر مسکرات هم موافق بعضی روایات صحیحه قلیل وکثیر حرام ست وپیش بعضی آنچه سوای خمرست اگر بحد اسکار رسد حرام ست وکمتر از آن حرام نیست قسم سوم مفترات ست که دفعة انسان را بی حس وبی اختیار میسازد ومرده وار می افتد مانند چرس وبعضی اقسام تنباکو کشیدنی این هم حرام ست چهارم مخدرات واو آنست که حس وشهوت وغضب را که تابع حس اند مخدر میسازد وبادنی تنبیه متنبه میگردد وجواب موافق عقل درست میدهد وعقل را زائل نمیسازد واین مکروه است افیون از قبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی وزیادتی او آدم را از مصالح دین ودنیا معطل میگرداند ومنشای قباحتهای بسیار میگردد وخوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب یکی بقای شهوت وغضب ست بدون عقل که سبب جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات

كما ورد اِنَّمَا يُرِيْدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي
چنانکه وارد شده جز این نیست که میخواهد شیطان که بیندازد درمیان شما دشمنی وناخوشی بسبب
الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ
شراب وقمار وباز دارد شمارا از یاد خدا واز نماز

ودر مخدرات خلل اول مفقود ست وخلل ثانی موجود وچون اول از کبائر ست ثانی از صغائر خواهد بود

والله اعلم

تمت

یعنی شهوت وغضب بدون عقل ست یعنی [illegible] ۱۲

مسئلة قال في الجوهرة لا يجوز اكل البنج والحشيش والافيون وذلك

گفت در جوهره جائز نمی شود خوردن بنگ و برگ بنگ و افیون و آن

كله حرام لانه يفسد العقل حتى يصير الرجل فيه ذا خلاعة وفساد

همه او حرام ست چه تحقیق هر یک ازو تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب خرافات و فساد

ويصد عن ذكر الله وعن الصلوة لكن تحريم ذلك دون تحريم

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الخمر فان اكل شيئا من ذلك لا حد عليه وان سكر منه كما اذا شرب

شراب پس اگر بخورد چیزی را از ان نیست حد بروی اگرچه مست شود ازو چنانکه وقتیکه بنوشد

بولا او اكل الغائط فانه حرام ولا حد عليه في ذلك بل يعزر

پیشاب را یا بخورد براز را پس تحقیق او حرام ست و نیست حد بروی دران بلکه تعزیر داده شود

بما دون الحد قلت في شرح النظم الوهباني يحرم اكل الحشيش

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وهو ورق القنب وقد اتفق مشائخنا ومشائخ الشافعي على

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تحريم تناوله وافتوا باحراقه مع خطر قيمته وامروا بتاديب بائعه

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او با گرانی قیمت او و حکم کردند به ادب دادن فروشندهٔ او

والتشديد على اكله فالان فتوى المذهبين على تحريمه مع الغفا

و سختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هردو مذهب بر حرام کردن اوست

تمت

حكم الافيون انه يحرم اما لانه سم يضر ضررا بينا بالبدن كما هو

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می شود یا برای اینکه بتحقیق او زهر ست ضرر میرساند ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

شرب الافيون حرام لانه نوع من السم وكذا اجلد الخشائر كذا في جيب المفتي ١٢

مع في جامع الفتاوى

مَشْرُوعٌ فِي الطِّبِّ وَإِمَّا لِأَنَّهُ مُفْتِرٌ وَمُخَدِّرٌ وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَ
مشروع ست در طب و یا بجهت آنکه وی سست کننده هست و سست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و
أَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
ابو داؤد در سنن خود از امّ سلمہ رضی اللہ عنہا که منع نمود رسول خدا صلی اللہ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفْتِرٍ قَالَ الْقَسْطَلَانِيُّ فِي الْمَوَاهِبِ قَالَ
علیه و سلم از هر مست کننده و سست کننده گفت قسطلانی در مواهب که گفتند
الْعُلَمَاءُ الْمُفْتِرُ كُلُّ مَا يُورِثُ الْفُتُورَ وَالْخَدَرَ فِي الْأَطْرَافِ وَهٰذَا الْحَدِيثُ
علما مفتر هر چیزیکه پیدا کند سستی را و سستی را در طرفها **ف ١** و این حدیث
أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى تَحْرِيمِ الْحَشِيشِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُخَدِّرَاتِ فَإِنَّهَا إِنْ لَمْ
دلیل تر دلیل ست بر حرام بودن گیاه **ف ٢** وجز آن از سست کننده ها پس به تحقیق آنها اگر
تَكُنْ مُسْكِرَةً كَانَتْ مُفْتِرَةً مُخَدِّرَةً وَلِذٰلِكَ يَكْثُرُ النَّوْمُ مِنْ مُتَعَاطِيهَا
نباشند مست کننده باشند سست کننده سست کننده و برای همین بیشتر مے شود خواب از خورنده های آن
وَيَثْقُلُ رُؤُوسُهُمْ بِوَاسِطَةِ تَبْخِيرِهَا فِي الدِّمَاغِ وَاخْتُلِفَ هَلْ يَحْرُمُ
وگران مے شود سرهای ایشان بواسطۂ بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کرده شد که آیا حرام مے شود
تَعَاطِي الْيَسِيرِ الَّذِي لَا يُفْتِرُ وَلَا يُخَدِّرُ قَالَ النَّوَوِيُّ فِي شَرْحِ الْمُهَذَّبِ
خوردن اندکی که سست نکند و سست نکند گفت امام نووی در شرح مهذب
إِنَّهُ لَا يَحْرُمُ أَكْلُ الْقَلِيلِ بِخِلَافِ الْخَمْرِ وَالْفَرْقُ أَنَّ الْحَشِيشَ طَاهِرٌ
که به تحقیق حرام نمی شود خوردن اندک به خلاف شراب و فرق **ف ٣** آنست که البته حشیش پاک ست
وَالْخَمْرُ نَجِسٌ فَلَا يَجُوزُ شُرْبُ قَلِيلِهِ لِلنَّجَاسَةِ وَتَعَقَّبَهُ الزَّرْكَشِيُّ
و شراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و رد کرده آن را زرکشی
بِأَنَّهُ صَحَّ فِي الْحَدِيثِ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَأَمَّا قَوْلُ النَّوَوِيِّ
بانکه به تحقیق صحیح شد در حدیث که آنچه مست کند بسیار وی پس اندکش حرام ست و اما قول امام نووی که

ف ١ [illegible]

ف ٢ [illegible]

ف ٣ [illegible]

إِنَّهَا طَاهِرَةٌ وَلَيْسَتْ بِنَجِسَةٍ فَقَطَعَ بِهِ ابْنُ دَقِيقِ الْعِيدِ وَحَكَى
که البته او پاک ست و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد
الْإِجْمَاعَ عَلَيْهِ وَقَالَ وَالْأَفْيُونُ وَهُوَ لَبَنُ الْخَشْخَاشِ أَقْوَى
اتفاق را بروے وگفت و افیون درحالیکه او شیر خشخاش ست قوی ترست
فِعْلًا مِنَ الْحَشِيشِ وَكَذٰلِكَ جَوْزُ الطِّيبِ مَعَ أَنَّهُ طَاهِرٌ
از روی تاثیر از حشیش و همچنان جا یفل باوجودیکه به تحقیق او پاک ست
انْتَهٰى وَبِالْجُمْلَةِ لَمَّا كَانَ عَدُّهُ حَرَامًا لِلتَّخْدِيرِ وَالتَّفْتِيرِ
آخر شد و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام یا برای سست کردن و سست کردن
أَوِ السُّمِّيَّةِ فَالْأَرْجَحُ أَنَّ الْقَلِيلَ مِنْهُ الَّذِي لَا يَفْعَلُ هٰذِهِ
یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این
الْأَفْعَالَ لَا يَكُونُ حَرَامًا وَاللّٰهُ أَعْلَمُ
فعلها را نمی باشد حرام وخدا داناترست

تمت

فخر المحدثین مولانا
شاه عبد العزیز
رح

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً در بلده مبارکه که در حل و حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هریک از جادهٔ اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیمود لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر مینمائیم پس باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی ست و همانست مختار علمای ماوراء النهر و حضرت افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا اسعد رومی حنفی رحمه الله تعالی در کتاب مجالس الابرار ابواب انصاف واکرد تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حسن المرء ترکه مالا یعنیه هذا الحدیث من حسان المصابیح رواه ابوهریرة رضی الله عنه فمعناه ان اسلام الرجل لایکون کاملا وحسنا الا اذا ترك من الاقوال والافعال مالا ینفعه اصلا لا فی الدنیا ولا فی الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

وجوب نمی شود مگر فتنیکه بگذارند و از اقوال و افعال آنچه که سود نمیکند او را هرگز نه در دنیا و نه در آخرت و شبهه نیست درینکه کشیدن حقه از جمله افعال لایعنی ست و ظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و عامهٔ مردان از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق و اجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری که از مکلف صادر شود و خالی باشد از فائدهٔ دینی و اخروی دائر ست میان عبث و لعب و لهو و فرق میان این هر سه آنست که عبث عبارت ست از فعلیکه خالی باشد از لذت و فائده و لعب از فعلیکه دران لذت باشد نه فائده و لهو مانند لعب ست لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبهٔ که مرتکبش از امور مهمه باز ماند و همه اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بطرز مذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس در مباحات مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت بلا شک حرمت حقه هویدا شد چه کشیدن وی یکی از افعال مذکوره مندرج ست بل انسب آنست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب و لهو ماخوذ ست مگر اینکه گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد و در هر صورت خلو او از فائدهٔ دینی ظاهر ست حاجت بیان ندارد اما خلو او از فائدهٔ دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا را و نه دوا را بلکه اطبا متفق اند برانکه مطلق دخان مضر ست چنانچه شیخ ابو علی ابن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند و از همین جاست که بعضی محققین گفته اند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات ست پس جائز نیست استعمال او برا که واجب ست محافظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور ست استعمال المضر حرام و درینجا خدشه ایست و آن طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات ست لیکن استعمالش نافع ست برای مزاج بلغمی چه اخراج رطوبات ضاره میکند و تحریر جوابش آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد حصول تجفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر غلیان کنند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی ای اخراج رطوبات دوا باشد گوییم انتفاع بوی مجهول ست پس ضرورت جهت معرفت او از تجویز طبیب متدین حاذق که حکم کند باستعمالش تا وقت حصول النفع الغرض درین حالت حکم دوا اجاری خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمال وی جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال مرض زیان میکند زیرا که چون دوا نمی یابد مرضی را در بدن تصرف میکند در بدن پس مودی میشود بسوی ضرر و در مجالس الابرار دلائل کثیره برای اثبات دعوی مذکور مذکور اند و بعضی علمای مالکیه حرمتش را از بعضی آیات و اعتبار آنیه استنباط کرده و تفصیلش در کتاب مذکور

+ مرقوم ستان شت فارجع الیه حرره ابو البرکات المدعو بشرف علی عفی عنه +

خاتمة الطبع

جرعه کشان بزم عرفان مدام بسکر اذکار حمد صانعی کیفیتها دارند که پیدا آور دانش از نیش نوش و از لالهٔ رنگین پیالهٔ شیرهٔ مخدر هوش ربای عقلای باعقل و هوش ست اگر هدایت هادی صراط مستقیم شریعت علیه الثناء والتحیه سبب نعل نگردانیدی تمامی امت بپا لغزشها شراب و دیگر مسکرات و تخدیر افیون و تفتیر سمیات در گو ضلالت رسیدی منجمله من بلی پاپاسش خلق ذات بابرکات علمایست که از کتاب و سنت حلال و حرام را استنباط نموده پوست کنده بیان فرمودند و هرچه دران اشتباهی واقع شد بتعبیر مکروه ازان حکم اجتناب نمودند **اما بعد** در پرده مباد که نسخهٔ جامعه مملو از فوائد عجیبه و رسالهٔ نافعه مشحون بعوائد غریبه بصیرت بخش کملای باعلم و هنر **مقالهٔ اولی** از مقالات پنجگانهٔ کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر مشتمل بر استفتاهای مفید علم و دانش و فرهنگ مشتمل بر مسائل کراهت حقه و حرمت نان پاو و جوز و افیون و چرس و بنگ مزین بدستخط آیة من آیات الله معجزة من معجزات رسول الله خاتم المفسرین سند المحدثین معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه استاذ اساتذهٔ باعقل و تمیز مولانا و مقتدانا حضرت شاه عبد العزیز اسکنه الله بحبوحة الجنان و افاض علیه سجال العفو والغفران و نحریر عالم ربانی کامل حقانی سمیدع بحر العلوم هادینا مولانا عبد العلی مرحوم و متبع سنت سید المرسلین مولانا رفیع الملة والدین اعلی الله درجتهم فی اعلی علیین و در سائل تقریرات دیگر علمای اعلام تولاهم الله فی دار السلام مثل رئیس علمای با نام و نشان مولانا رشید الدین خان علیه المغفرة والرضوان و حبر معدن همه دانی مخدوم عبد الواحد و مولانا میرزا رضی الدین جرجانی نوّر مرقدهما بانوار مراحم الرحمانی ترتیب داده برادر سعادت و اقبال عبد الرحمن خان صانه الله عن طوارق الحدثان و تهذیب و نظر ثانی نموده آفتاب آسمان تحقیق مرکز دائرهٔ تحقیق مطرح فیوض سرمدی مورد عنایات ابدی ماهر علوم عقلی و نقلی مولانا ابو البرکات رکن الدین محمد الشهیر بمولوی تراب علی لازالت شموس افاداته بازغة و اقمار افاضاته ساطعة بندهٔ امیدوار رحمت حق جل و علی متوقع شفاعت شافع روز جزا **محمد مصطفی** غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه در مطبع مصطفائی واقعه محلهٔ پتکاپور من محلات شهر کانپور بنظر فائده عام برادران ایمانی و نفع تمام اخوان اسلامی طبع نموده امید از

ناظران شائق آنکه هرگاه ازین مجموعه فوائد خطی بردارند علمای سابق الوصف و مولف احقر را بدعای خیر یاد آرند و اگر اعانت ایزدی همبرین منوال عنایت میفرماید مقاله دوم کتاب موصوف الصدر در اسرع اوقات بنظر شائقان جلوه ظهور می نماید که منه الابتداء و الیه الاتمام و علی الله التوکل و به الاعتصام

تمام شد

تصحیحنامهٔ متن مقاله اولی کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۵	نجاحا	نجاجا
۴	۱۲	مذہبا	بمذہب
۱۱	۲	خمبر	خمیر
۳۹	-	شِقاءُ	شِفَاءُ
۶۰	۱	استلزاط	اشتراط
۸۴	۲	آبوکا	آبوه

تصحیحنامهٔ حواشی مقاله اولی از کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	حاشیه	سطر	غلط	صحیح
۵	۴ه	۱۲	کسی	کسیکه
ایضا	ایضا	ایضا	تنوشد	بپوشد
۸	۱ه	۱۴	خسر	خبز
۱۵	۲ه	۷	فیها	فیہا
۴۲	۳ه	۴	خیر	خبر
۵۷	۱ه	۴	اللام	اللام فی
۶۷	۳ه	۱۲	الفرش	الفرث
۷۷	۴ه	۲	کیتم	کتبتم

تمت